



سید ابراهیم میرزا

یادنامه اربعین ارتحال استاد فرزانه حجت الاسلام والمسلمین موسویان رحمته الله علیه
مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام - مهرماه ۱۳۹۹



السلام الرحمن الرحيم



مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ
صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ
وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

بیست و سومین آیه از سوره سومین سوره قرآن مجید

در میان مؤمنان مردانی هستند
که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛
بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت
شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز
تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند...



سه دیدار زیر سایه سرو

یادنامه اربعین ارتحال استاد فرزانه حجت الاسلام والمسلمین موسویان رحمته الله علیه

مرکز رشد دانشگاه امام صادق علیه السلام - مهرماه ۱۳۹۹

فهرست

- ۵..... اسم‌های همیشه تازه
- ۹..... پیام‌های تسلیت در پی ارتحال سرومهربان
- ۱۵ دیدار اول
- ۳۱..... دیدار دوم
- ۴۵..... دیدار سوم
- ۵۷..... استادکه باشی



اسم ہاشمی شینازہ

■ «سید عباس موسویان»؛ چه اسم پرطینی است برای همه آن‌ها که معاشرت و مجالست با او را حتی در زمانی کوتاه تجربه کرده‌اند. وه! چه توفیق عظیمی نصیبشان شده است.

واقعیت این است، اسم‌های تازه وقتی در ذهن قرار می‌گیرند و به آن‌ها خصلت‌ها و خصیصه‌های نیک ضمیمه می‌شود، منتظریم تا درک‌شان کنیم. ببینیم و بشنویم‌شان. هم مجلس شویم و امتحان کنیم آیا آنچه گفتند، به مذاق چشم و دل و گوش ما هم، همین می‌آید. بعضی وقت‌ها، زود سیر می‌شویم. انگار خبر مسموع، از زاویه دید خاصی ساخته و پرداخته شده است و به مذاق ما خوش نیامده است. لذا آن اسم را آرام آرام فراموش می‌کنیم. برای ما معمولی می‌شود، یا حتی کمتر از معمول. اما بعضی وقت‌ها، با دیدن‌شان و شنیدن‌شان، تشنه‌تر می‌شویم. انگار گمشده‌ای در وجود ما، دنبال نشانی این اسم و رسم می‌گشته و حالا آن را یافته است. خوب و راندازشان می‌کنیم. سعی می‌کنیم لایه‌های مختلف وجودی و شخصیتی و خلقی و رفتاری‌شان را کشف کنیم. با هر کشفی، به وجد می‌آییم و یکی از مجهولات ما، معلوم می‌شود و مصداق می‌یابد. هر چه جلوتر می‌رویم، اسم تازه برای ما نه کهنه می‌شود و نه حتی معمولی. تازه‌تر می‌شود. می‌خواهیم بیشتر کتاب زندگی و سیر و سلوک‌شان را ورق بزنیم. به خواندن سطور هم بسنده نمی‌کنیم. می‌خواهیم بین سطور و نانوشته‌ها را هم بخوانیم. هر چه بیشتر می‌کاویم، بیشتر و دقیق‌تر استخراج می‌کنیم و هر چه دست یافته‌ها مان، رنگ و رونقی می‌گیرد، تلاش می‌کنیم که آن را در



خود بسازیم. آن را در خود بکاریم. آن را در خود پرورش دهیم. آن را در خود رسیدگی کنیم. آن را در خود بیاییم و بالاتر رویم. آن را در خود شبیه سازی کنیم. دوست داریم همانند شویم. دوست داریم از آنها تقلید کنیم؛ تقلید محض. هر یافته ای برای مان حکم پیدا کردن گره و مسأله ای در زندگی دارد. انگار فهمیده ایم تا جواب سؤال ها و مسأله هایمان را چگونه بیاییم. تا مطمئن تر باشیم...

اسم های تازه، همیشه خواهان دارند و آنگاه که مرید این تازگی می شوی، تازه دنیا برایت شروع می شود. پشت اسم های تازه، چیزهایی نهفته است که شاید کشف آن، عمری تو را جلو بیاورد. پشت اسم های تازه، نقشه های گنجی است که صریح و سلیس به تونشانی می دهد. می فهمی «خانه دوست کجاست؟». اما تو دوست نداری خیلی زود به ته نشانی برسی. دوست داری با اسم های تازه، زیاد و زیاد روزگار سر کنی. انگار گنج، خود ایشانند. اسم های تازه همیشه تازه اند و همیشه تو را تازه می کنند. دیدی همیشه محرم برای تو تازه است. دیدی با حضرت سیدالشهدا علیه السلام چگونه تازگی و بهجت را تجربه می کنی. دیدی وقتی بارها و بارها هر سال در محرم، مسیر کربلارا برای تو ترسیم می کنند، بدون هیچ تصویری هم، مشامت، بوی خاک و باران را با هم حس می کند. حسی همیشه زنده و بی همتا. حسی که هیچ وقت کهنه نمی شود و هیچ وقت غبار نمی گیرد.

اسم های تازه هم، همیشه پراز خاطرات اند. پراز قصه. پراز روح و پراز آینده. با آنها، گذشته را می ببینی، حال را درست می کنی و آینده را می سازی. اسم های تازه، برای همیشه تاریخ، تازه می مانند و ما با آنها تازه می شویم...

«سید عباس موسویان» برای ما این گونه اسمی است. روزگاری دهان به دهان می چرخید که طلبه روحانی اقتصاد خوانده و با مطالعات مالی اسلامی، به دانشگاه مان آمده و استاد مان شده. از همان اسم هایی که دوست داشتی اقلایک بار تجربه اش کنی. و وقتی او را می دیدی، تازه فهمیدی که چه نشانی ناقصی به تو داده اند. بله! او طلبه ای اقتصاد خوانده، با مطالعات اسلامی بود، اما قبل از این ها، خیلی چیزهای دیگری هم بود که بدون آنها خیلی ناقص و نارسا تعریف می شد. او پراز راستی بود و درستی، پراز تعبد و مردم داری، پراز تخلق به اخلاق کریمه و رحیمه، پراز بی ادعایی و بی منتی، پراز گشادگی روح و روی، پراز ذکر و فکر، پراز سادگی و صداقت، پراز

معرفت و مسکنت، پراز صراحت و صلابت، پراز عزت و همت، کم حرف و پرکار، صبور و پرطاقت، خستگی ناپذیر و مجاهد و...
هر وقت می آمد و می رفت، عبایش سبک بار بر شانه اش بود. معلوم بود عبای سعی و جهاد است، نه عبای اسم و رسم. عبای او، عبای خدمتگزاری و گره گشائی بود...
هر وقت زیارتش می کردی، روی گشاده و چهره خندانش، مهمانت می کردند. همیشه پذیرایت بود. تازه اگر تو هم اهل قیام و جهاد بودی، با تو همراه می شد و همدل.
هر وقت برایت حدیث و روایت می گفت، معلوم بود فهمی عمیق پشت هر گزاره و عبارتی برایش حاصل آمده و گرفتار ظواهر نیست.
هر وقت مشغول عبادت بود، مشغول دیگری نبود. خودش بود و خدایش. می دانست سرچشمه کجاست و کلید قفل سربسته در ید قدرت کیست.
هر وقت هم مجلس می شدیم و گعده ای به پا می شد، طوری خوش مشرب و خوش مجلس بود که ساعت ها هم می نشستی خسته نمی شدی و دوست داشتی باز هم برایت بگویدی.
«سید عباس موسویان»، اسمی است همیشه تازه. الگویی است همیشه جامع. می توان با او به راحتی یک سرمشق در دسترس را خوب خوب مرور کرد و از روی آن، نوشت و الگوبرداری کرد.

* * *

■ این روزها در ایام اربعین ارتحال ملکوتی اش، دوست داشتیم یادش را زنده بداریم. در شهریور و مهر ۹۷، سه دیدار شیرین و گوارا را با او تجربه کردیم. سه دیداری که در هر کدام به نشانی گوشه ای از شخصیت بزرگ و والای او، دست یافتیم. با اینکه شناخت انسان های بزرگ نیازمند مقدماتی است که برای هر کس میسر و مقدور نیست، اما ما به قدر ظرف و فهم مان، جرعه ای از این شخصیت و خلق گوارا را نوشیدیم و بسیار حظ بردیم. دوست داشتیم جویندگان راه حق و حقیقت و طالبان علم و عمل و سالکان طریق معرفت نیز هریک با این وجود ذی جود بیشتر آشنا گردند. خدای متعال را بر این توفیق سپاسگزاریم و نسبت به کاستی های این روایت از روح سبکبال و ملکوتی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سیدعباس موسویان طلب عفو داریم.



پیام‌های
تسلیت در پی ارتحال
سرومهربان



پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب در پی ارتحال روحانی ارزشمند
جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سیدعباس موسویان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درگذشت جناب حجة الاسلام آقای سیدعباس موسویان رحمته الله را به بازماندگان مکرم ایشان و نیز به شاگردان و همکاران و ارادتمندان این روحانی ارزشمند تسلیت عرض میکنم. ایشان از متخصصان فقه اقتصادی و صاحب نظر در بانکداری اسلامی و دیگر مسائل مالی فقه بودند و فقدان ایشان ضایعه است. از خداوند رحمت و مغفرت و علودرجات برای آن فقید، و صبر و آرامش و اجر برای بازماندگانشان مسألت میکنم.

سیدعلی خامنه‌ای

۲۰ مرداد ۱۳۹۹



پیام تسلیت آیت الله محمدباقر باقری کنی (عضو هیأت امنای
جامعه الامام صادق علیه السلام) در پی ارتحال عالم متخلق و فاضل
متهجد جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای سیدعباس موسویان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
انا لله وانا اليه راجعون

عن رسول الله صلى الله عليه وآله:
«مَا قَبِضَ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا كَانَ تُغْرَةُ فِي
الْإِسْلَامِ، لَا تُسَدُّ تُلْمَتُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

رحلت عالم متخلق و فاضل متهجد جناب حجت
الاسلام والمسلمین آقای سیدعباس موسویان، موجب تأثر
شدید گردید. این انسان شریف که در زمره حواریون استاد بزرگ
سلوک و عرفان، شهید بزرگوار آیت الله مدنی قرار داشت، جوهر
وجود خود را مزین به اخلاق کریمه، تواضع شایسته و جهاد

خستگی ناپذیر کرده بود. این عالم وارسته، سرمایه گرانقدر عمرش را در راه خدمت به اسلام و انقلاب صرف نموده و با حضور در کمیته‌های فقهی، تلاش نمود تا گامی مؤثر در حوزه نظام‌سازی مالی بر مبنای فقه جعفری علیه السلام بردارد. مقوم این حرکت نورانی، تربیت شاگردان متعدد برای اشاعه معارف حقه و عملیاتی‌سازی این اندیشه در میدان عمل بود. تألیفات و تصنیفات کم نظیر ایشان در حوزه مالیه اسلامی در قالب کتب متعدد و ارائه مقالات راهگشا و تبدیل شدن به شخصیتی فرهیخته و مرجع در سطح بین‌المللی، نه تنها او را لحظه‌ای از مسیر تعبد و طاعت الهی و تهذیب و تزکیه نفسانی دور نکرد، بلکه با خلوص مثال‌زدنی و اهتمام تمام، تا آخرین روزها همه وجود خود را وقف این مأموریت خطیر کرد.

اینجانب که توفیق داشتم در بیش از یک دهه، حضور اخلاقی و علمی این انسان والامقام را در مجموعه دانشگاه امام صادق علیه السلام از نزدیک شاهد باشم و در چند سال اخیر همراه ایشان در جمع هیأت امنای جامعه الصادق علیه السلام بودم، در این مصیبت جانسوز سوگوار بوده و برای روح مطهرش طلب غفران الهی می‌کنم.

غفر الله له ولنا

پیام تسلیت آیت الله صادق آملی لاریجانی (رئیس هیأت امنای
جامعه الامام صادق علیه السلام) در پی درگذشت عالم فرزانه حجت الاسلام
والمسلمین آقای سیدعباس موسویان

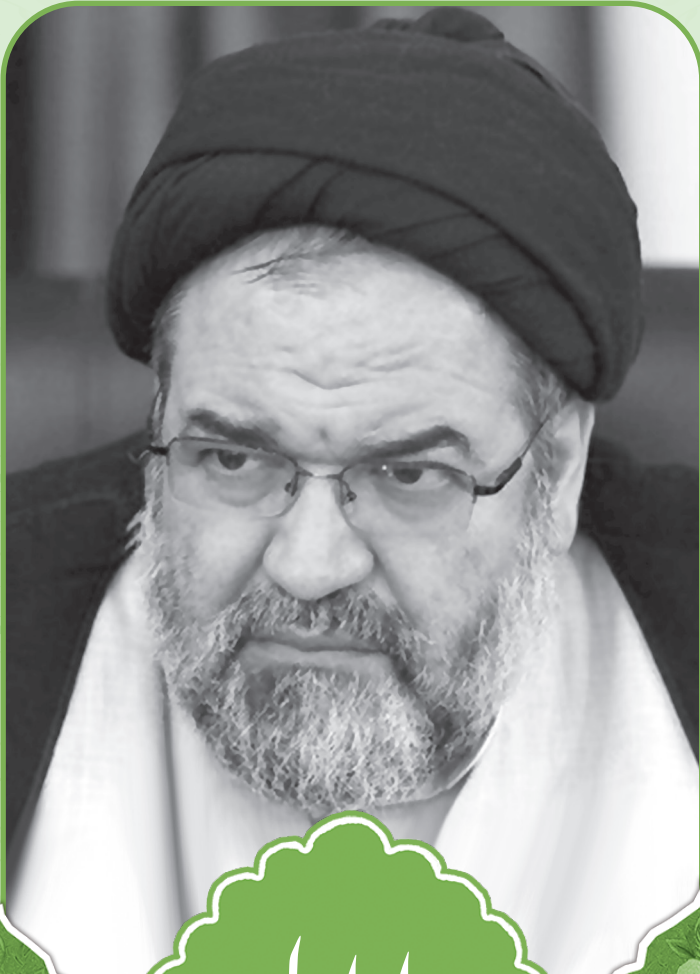
بسم الله الرحمن الرحيم
انا لله وانا اليه راجعون

خبر درگذشت حجت الاسلام والمسلمین سیدعباس موسویان، عضو هیئت امنای و هیئت علمی دانشگاه امام صادق علیه السلام موجب تأثر و تأسف عمیق اینجانب گردید. این عالم فرزانه با داشتن تحصیلات حوزوی و دانشگاهی به عنوان نظریه پرداز اقتصاد اسلامی، صاحب ده ها عنوان مقاله در زمینه های اقتصادی بود و با حضور مؤثر در نهادها و انجمن های علمی و اجرایی آثار ارزشمندی را از خود بر جای گذاشتند. اینجانب ضمن عرض تسلیت این ضایعه تأسف آور به همه همکاران، شاگردان و ارادتمندان بویژه خانواده محترم، از خداوند متعال ضمن طلب مغفرت و آرزوی علو درجات ایشان، برای بازماندگان آن فقید سعید نیز صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت دارم. همچنین بر خود واجب می دانم، این فقدان سنگین را به محضر مقام معظم رهبری علیه السلام که بر مراتب اخلاقی و فضل علمی ایشان صحنه می گذارند، بیت مکرم ایشان، حوزه های علمیه، جامعه دانشگاهی خاصه اهالی و اساتید دانشگاه امام صادق علیه السلام و دانشجویان و شاگردان ایشان، تسلیت عرض نموده و از خدای متعال صبر بر این مصیبت را مسئلت می نمایم.

پیام تسلیت حجت الاسلام دکتر حسینعلی سعدی (رئیس دانشگاه
امام صادق علیه السلام) در پی ارتحال عالم پرتلاش حجت الاسلام
والمسلمین آقای سیدعباس موسویان

باسمه تعالی
انا لله وانا اليه راجعون

با حزن و اندوه مطلع شدیم حجت الاسلام والمسلمین سید
عباس موسویان به جوار رحمت حق شتافتند. ایشان در طول
سالیان متمادی تلاش مستمر و پرتلاشی را در حوزه اقتصاد
اسلامی داشته و از خود آثار ارزشمندی به جای گذاشته است.
تربیت دانشجویان و تلاش برای اجرای احکام نورانی اسلام
در عرصه اقتصادی و خدمات برجسته دیگری به جامعه
علمی حوزوی و دانشگاهی جزئی از کارنامه درخشان اوست.
اینجانب درگذشت این استاد و عضو هیأت امنای جامعه
الامام الصادق علیه السلام را به همه اساتید و دانشجویان و بازماندگان
تسلیت عرض نموده و برای ایشان علو درجات و حشر با اجداد
ظاهرینش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نمایم.



دیدار اول

برای کتاب سال دانشکده معارف اسلامی و مدیریت به دیدارشان رفتیم. او سال‌ها بود که به عنوان استاد گروه مدیریت مالی، برای دانشجویان فقه مالی می‌گفت و البته از سال ۸۹، مدیریت گروه مالی را برعهده داشت. تجربه او یک تجربه صرف نظری نبود و با فهم دقیق از مختصات ابزارهای متعارف بازار سرمایه و آشنائی با نهادهای مالی، تلاش کرد هم از جبهه نظام‌سازی تأسیسی و هم از جبهه حل و عقد، راه‌های تازه‌ای پیش روی فقها، مدیران، نخبگان و دانشجویان قرار دهد. در این دیدار دغدغه‌های استاد برای مأموریت فکری که بدان متعهد شده بود، آشکارتر شد...

﴿ مرکز رشد: ﴾

حاج آقا! سلام علیکم. مدتهاست که منتظر فرصتیم که به محضر شما برسیم. خدا را شاکریم که این توفیق نصیب ما شد. زودتر شروع می‌کنم که بیشتر استفاده کنیم. به نظر حضرتعالی دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه السلام برای اینکه بتوانند مؤثر باشند، با چه محدودیت‌هایی روبرو هستند و چه ظرفیت‌هایی در این راستا [ایفای نقش مؤثرتر] بایستی ایجاد شود؟

حاج آقای موسویان:

بسم الله الرحمن الرحيم. علیکم السلام ورحمة الله. بنده معتقدم که فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق علیه السلام به ویژه در رشته‌هایی مانند رشته مدیریت مالی، نه تنها بر سرراهشان محدودیت‌هایی ندارند، بلکه واجد یک سری امتیازاتی نیز هستند. در این باره خاطره‌ای دارم که گاهی آن را به شوخی عرض میکنم: یک موقعی با تاکسی تلفنی در حال آمدن به سوی دانشگاه بودم. در حین حرکت، با راننده‌ی آن که فرد جوانی بود در ابواب مختلف مشغول صحبت شدیم. او گفت که من مدرک کارشناسی ارشد مدیریت مالی دارم اما اکنون راننده تاکسی‌ام. بعد از بنده پرسید که حاج آقا چگونه است که ما که فارغ‌التحصیل فلان دانشگاه هستیم باید همین طوری رانندگی کنیم، اما فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق علیه السلام به محض اینکه فارغ‌التحصیل می‌شوند، جذب بازار کار با سمت‌های عالی می‌گردند؟ بنده به ایشان عرض کردم که من می‌خواهم دو نوع جواب به این پرسش شما بدهم؛ یک جواب مطایبه‌آمیز و یک پاسخ جدی. جواب مطایبه‌آمیز اینکه به هر حال اگر شما دقت کنید می‌بینید که دانشگاه امام صادق علیه السلام را سرپل مدیریت ساخته‌اند. دانشگاه شما را سرپل مدیریت نساخته‌اند! این کار دلیل دارد و خود نشانه است و می‌خواهد این نکته را گوشزد کند که شخصی که از دانشگاه واقع در پل مدیریت فارغ‌التحصیل می‌شود،

مدیراست و جذب در کار و جامعه! اما پاسخ جدی آنکه، دانش آموخته دانشگاه امام صادق علیه السلام افزون بر آنکه زحمات زیادی را متحمل می شود و به علم روز در حوزه تخصصی خودش مجهز است، زبان دومی را هم می داند که آن، زبان اسلامی آن رشته تخصصی است؛ به عنوان مثال، اگر اقتصاد می خواند با اقتصاد اسلامی هم آشناست. اگر مدیریت مالی می خواند با ابزارهای مالی اسلامی و بازارهای سرمایه اسلامی هم آشنایی دارد. در این شرایط، وقتی برای جلب یک فرصت شغلی، دو نفر متقاضی می شوند، آن مسئولی که می خواهد گزینش و استخدام کند، می بیند یکی از این دو نفر که دانشجوی فارغ التحصیل است، فقط دانش مالی را آموخته، اما دیگری افزون بر احاطه به دانش مالی متعارف، یک سری امتیازات و توانمندی های بیشتری دارد که اصطلاحاً می تواند در خدمت آن سازمان یا مؤسسه یا مجموعه قرار گیرد. حال شما اگر جای آن مدیر باشید کدام یک را برمی گزینید؟ پس آنچه سبب تمایز می شود، توانمندی ها و تخصص هاست، نه انتساب فرد به دانشگاه امام صادق علیه السلام. آن راننده، پس از اینکه این حرف ها را از بنده شنید، سری تکان داد و گفت: ما هم بالاخره فارغ التحصیل هستیم. ما باید چکار کنیم؟ بنده هم در جواب گفتم: درست می فرمایید! قطعاً حاکمیت و نظام در سطح کلان باید برای اشتغال همه فارغ التحصیلان کاری انجام دهد.

بنده این مسأله را در برخی کلاس هایم مطرح می کنم. اما وقتی دقیق به این مسأله می نگرم با یک حسن و یک عیب مواجه می شوم. حسن اش به این است که دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه السلام به قول شهید مطهری رحمته الله علیه به دو بال علم و دین مسلح می شوند؛ اما آفتی که در این میان ممکن است پدید آید این است که این دوگانه فکر کردن، گاهی سبب می شود که دانشجویان نه دانش مالی را آنطور که بایسته است بیاموزند، و نه آن مباحث دینی و شرعی را؛ در واقع، نوعی فراگیری نیم بند! که این خود یک آفت جدی و شاید مهم ترین آفت دامن گیر بچه های ماست. ازین رو، دانشجوی امام صادقی بایستی آنگونه به فراگیری علم بپردازد که از جهت مثلاً دانش مالی هیچ کم و کسری نداشته باشد و از دیگران چند سرو گردن بالاتر باشد. باید کاری کند که پرداختنش به مباحث دینی، اخلاقی و معنوی - که ضرورتی است بی جایگزین - سبب این نشود که در رشته تخصصی اش کم بیاورد. منتهای مراتب خوشبختانه، دانشجویان ما لاقلاً در رشته مالی، آن طور که بنده با برخی از

مراکز مختلف ارتباط دارم، در محل کارشان خوش درخشیده‌اند، مأموریت‌های علمی‌شان را به خوبی انجام داده‌اند و به پیشرفت سازمان و مؤسسه‌ای که در آن جذب شده‌اند، به صورت چشم‌گیری یاری رسانده‌اند و ایده‌های خوبی برای آنجا مطرح کرده‌اند و حرف‌های خوبی برای گفتن داشته‌اند. البته ما همچنان انتظاراتمان از دوستان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق علیه‌السلام یک مقدار بالاتر از این است و این توقع را به ایشان منتقل می‌کنیم؛ اما خوب این انتظار در سطوحی نزدیک به آرزوست که حالا حالاها برای تحقق آن باید کار کرد و منتظر ماند.

مطلوب ما از دانشگاه امام صادق علیه‌السلام این است که خروجی‌های این دانشگاه بیشتر به حوزه نظریه‌پردازی بپردازند تا سیاست‌گذاری و تدریس و اجرا؛ کارنامه کنونی فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق علیه‌السلام نشان می‌دهد که این دانشگاه اگر چه در حوزه نظریه‌پردازی در مقایسه با سایر دانشگاه‌ها عملکرد بهتری داشته است، اما متناسب با آرمان‌های دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، در سیاست‌گذاری، تدریس و اجرا بسیار موفق تر بوده تا نظریه‌پردازی. اگر بخواهم جهت تقریب به ذهن، از اعداد و ارقام استفاده کنم، می‌توانم بگویم که مثلاً از هر ده نفر از خروجی‌های دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، یکی دو نفر روی ایده‌دهی و نظریه‌پردازی متمرکز می‌شوند و بقیه جذب محیط کار می‌شوند؛ اگر چه در آنجا هم غالباً منشأ اثراند. البته زیاده‌روی در این نگاه نیز اشکال‌آفرین است. نمونه این نوع نگاه را می‌توان در نظرات برخی از دوستان ملاحظه کرد که معتقدند ما باید از ورودی‌های مقطع دکتری تعهدی را بگیریم که آن‌ها را ملزم به ماندن در دانشگاه کند؛ بنده با این نگاه نوعاً مخالفم. بنده معتقدم که ما همین که بتوانیم مدیران خوبی برای نظام تربیت کنیم، این خودش محل نیاز نظام است. به همین سبب است که بنده گاهی تعبیر می‌کنم که نقشی که برخی دانش‌آموختگان در محیط مدیریت و اجرا در پیشبرد دانش مالی اسلامی دارند، قطعاً به مراتب از نقشی که بنده با تألیف مقاله و کتاب و راهنمایی کردن رساله‌ایفا می‌کنم خیلی بیشتر است؛ چرا که محیطی که این بزرگواران برای عملیاتی کردن محصولات دانشگاه فراهم می‌کنند، اگر آماده نشود، نوشته‌های امثال ما در قفسه‌ها می‌ماند و رغبت اساتید و دانشجویان به فعالیت اثربخش کم می‌شود؛ اما همین که فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق علیه‌السلام به آنجا می‌روند و فضا را برای عملیاتی شدن این یافته‌ها آماده می‌کنند، این خود گام و کمک بزرگی است که می‌تواند مباحثی نظیر

بحث بازار سرمایه اسلامی را عملیاتی و عینی کند. بنابراین، اگرچه ما باید به تقویت نظریه پردازی و ایده پردازی توجه کنیم، اما از فرصت های مغتنم و ارزشمندی که از قبل حضور فارغ التحصیلان مان در حوزه سیاست گذاری و اجرا نیز حاصل می شود، نباید غفلت بورزیم؛ نقش آن ها یقیناً کمتر از نقش نظریه پردازی نیست.

﴿ مرکز رشد: ﴾

حاج آقا سؤال بعدی بنده این است که از منظر حضرتعالی، شایستگی های فردی که می خواهد در حوزه مالی اسلامی کار کند با شایستگی های کسی که به دنبال خواندن یکی دیگر از حوزه های رشته مدیریت، و یا صرفاً مدیریت مالی است، چه تفاوت هایی دارد؟

حاج آقای موسویان:

همانطور که عرض کردم، اگر ما بخواهیم رشته مدیریت مالی را در معنایی خلاصه کنیم می توانیم آن را علم مطالعه بازار ابزارهای تأمین مالی و ابزارهای پوشش ریسک بدانیم. اگر این ابزارهای تأمین مالی و پوشش ریسک را به انضمام نهادها و سازمان هایی که این ها را داد و ستد می کنند در نظر بگیریم، مجموعه ای این ها همان بازارهای مالی متعارف می شود. اما در بحث بازار مالی اسلامی، ما معتقدیم که اهداف شکل گیری این بازار متفاوت از بازارهای مالی متعارف است. در یک نگاه، نظام مالی ما، یکی از زیرشاخه های نظام اقتصادی اسلام است که خود آن نیز زیرشاخه ای از نظام اجتماعی اسلام می باشد و ما آن را در این چارچوب تعریف می کنیم. بدین معنا که نظام مالی اسلامی بایستی یک ابزار جهت تحقق اهداف اقتصاد اسلامی باشد. در سه گانه عدالت، رشد و امنیت، رشته مدیریت مالی متعارف عمدتاً به بحث ایجاد رشد و سود، و اضافه کردن ارزش افزوده می پردازد. در مدیریت مالی متعارف، به دغدغه عدالت به صورت خیلی جدی پرداخته نمی شود. بدین خاطر است که در این رشته، برخی ابزارها ماهیتی ضد عدالت دارند و در آن دغدغه امنیت اقتصادی واجد جایگاه مهمی نیست. همچنین برخی از ابزارهایی که در رشته مالی متعارف ایجاد می شوند، خود ضد امنیت هستند، و به ایجاد ریسک در بازار می پردازند. در مورد سفته بازی نیز نمی خواهم بگویم بنده مخالف سفته بازی نیستم؛ اما دمیدن در سفته بازی و معاملات بورس بازانه، غیر از وجود معاملات بورس بازانه در بازار است.

شکل طبیعی معاملات بورس بازانه می‌تواند کمک‌کار باشد؛ اما هنگامی که شما به انجام این نوع معاملات، تشویق و تحریک می‌کنید، این خود مشکل‌ساز می‌شود. ما وقتی به بازارهای مالی متعارف نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هدف رشد را به عنوان هدف اصلی، بلکه حتی تنها هدف خود در دستور کار قرار داده‌اند؛ اما این هدف‌گذاری سبب فدا شدن عدالت و امنیت می‌گردد. در حالی که اگر بخواهیم با عینک اسلامی میان این سه مفهوم موازنه برقرار کنیم، ممکن است که رشد اقتصادی از جایگاه مهمی برخوردار نباشد. در این نگاه، سه گانه امنیت، رشد و عدالت مکمل هم هستند و ساختارهای مالی به گونه‌ای چیده می‌شوند که اصول اسلامی که تحقق بخش عدالت و امنیت می‌باشند محقق گردند. در رویکرد اسلامی، که در آن بحث سودجویی محض و حرص زدن به خاطر سود بیشتر با فدا کردن سایر ارزش‌ها مذموم است، آن رشدی به عنوان هدف تعریف می‌شود که با عدالت و امنیت همراه باشد. این گونه است که در چارچوب نگاه اسلامی، یک خط فکری جدیدی برای یک فارغ‌التحصیل مالی شکل می‌گیرد.

بنده به فراخور تألیف مقاله‌ای، به جستجو پرداختم و به این نتیجه رسیدم که دغدغه اصلی شریعت، در ورود به بحث عدالت است؛ وگرنه رشد اقتصادی را انسان‌ها به خودی خود بلد هستند. مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در تعبیری می‌فرمایند که چرا در قرآن هیچ وقت نیامده «و بالولد احسانا»، و پیوسته می‌گوید «و بالوالدین احسانا»؟ ایشان در پاسخ بیان می‌دارند که چون احسان به فرزند به صورت فطری در انسان قرار دارد، انسان به سمت فرزندش می‌رود؛ اما از سوی مقابل، فرزند غفلت می‌کند و مسائل مختلف زندگی، گاهی مسائلی را به وجود می‌آورد که منجر به این می‌شود که انسان پدر و مادر را فراموش کند. به این خاطر است که قرآن به احسان به والدین تذکر می‌دهد. در مسأله رشد اقتصادی نیز به همین صورت است. مسأله رشد اقتصادی در وجود انسان دمیده شده و هر کسی به این سمت می‌رود. به قول معروف، خداوند در شریعت بحث عدالت را قرار داده؛ اگر برای توزیع قبل و بعد از تولید مطالبی آمده برای عدالت است و در توزیع مجدد باز بحث عدالت وجود دارد. روی این حساب، تقریباً آن کسی که می‌خواهد در حوزه مالی اسلامی کار کند، بایستی مأموریت‌محور باشد. البته این، کار را انصافاً سخت می‌کند. مثالی عرض می‌کنم: یک وقتی می‌شود که شما فردی را داخل این سالن می‌کنید و از او می‌خواهید وسایل را تمیز کند. یک

وقت هست که از همین فرد می‌خواهید که وسایل را به نحوی تمیز کند که از آن‌ها گرد و خاکی بلند نشود تا کتاب‌هایی که در سالن وجود دارند، خراب نشوند. این درخواست دوم کار را سخت می‌کند، در حالی که در درخواست اول هدف نظافت است و لوبا برخاستن گرد و غبار. مثل مالی غرب، مثل همان درخواست نوع اول است. برای مالی غرب آنچه مهم است رشد اقتصادی است، ولو در این میان گروه‌هایی در جامعه له شوند، فاصله طبقاتی شکل گیرد و بین کشورها فاصله‌های سختی بروز کند. گاهی دوستان از این نکته انتقاد می‌کنند که چرا شما همیشه ایران را مقایسه می‌کنید با کشورهای مثل آمریکا و انگلیس و فرانسه، و بعد می‌گویید که ما چقدر کم داریم و چقدر فلان داریم! حالا آن‌ها به دلایلی که خود جای بحث دارد از ما جلو افتاده‌اند. شما بیایید خودتان را با آرژانتین مقایسه کنید و ببینید که مالی متعارف چه بلایی بر سر این کشور آورده است. آنجا که مالی اسلامی‌ای در کار نبوده است، بلکه مالی متعارف حاکم بوده، ولی به خاطر عدم نگاه و توجه به بحث عدالت و امنیت، آنچنان بلایی بر سر این کشور آمده که گاهی در برخی نوشته‌ها می‌خوانید که اگر کل آن کشور را متمرکنند و به فروش برسانند، باز از عهده تسویه بدهی‌های دولت آرژانتین بر نمی‌آیند. به وضوح می‌توان آثار زیان بار مالی غرب در بحث از بین بردن عدالت و امنیت را به نظاره نشست. در این جاست که اگر کسی بخواهد وارد رشته مالی اسلامی شود، با یک مأموریت سخت‌تری مواجه می‌گردد. این مأموریت سخت عبارت است از رشد هدف‌دار همراه با رشد عدالت و امنیت. در چارچوب این نگاه و این بازار، امنیت خریدار و فروشنده مالی مهم است؛ ابزارها نباید به گونه‌ای باشند که فرد در بهره‌گیری از آن‌ها صرفاً به رشد خودش بیانداشود، بلکه بایستی رشد جامعه مطرح باشد. در مالی اسلامی، برای طراحی روش‌ها و شیوه‌ها، دیگر نمی‌توان از هرابزار تأمین مالی بهره جست، بلکه باید سنجید که این ابزار در کنار رشد، با عدالت چه می‌کند؟ بحث امنیت اقتصادی را چه می‌کند؟. همچنین در بحث پوشش ریسک نیز همین قاعده جریان دارد. اسلام اجازه نمی‌دهد از هرابزاری برای پوشش ریسک استفاده کنیم؛ به ویژه ابزارهایی که موجب غرر و خروج و غبن می‌شود. حضرت آقا در فرمایشی زیبا می‌فرمودند که ما باید به ابزارهای مالی با دغدغه فقهی نیز نگاه بیاندازیم و با اتخاذ این نگاه کل ساختار مالی متعارف - به ویژه ابزارهای تأمین مالی و پوشش ریسک - و همچنین نهادهایش را مورد مطالعه نقادانه قرار

دهیم. البته بدیهی است که این به معنای جارو کردن و نادیده انگاشتن کلی این رشته نیست؛ چرا که مالی متعارف خود دانش و یافته‌ای است بشری.

اگرچه رشته مالی رشته‌ای نوپاست؛ اما این بدین معنا نیست که یک دفعه این رشته به وجود آمده باشد. دانش‌های دیگری وجود دارند که زمینه‌ساز شکل‌گیری این رشته شده‌اند. در این میان رشته‌های اقتصاد جایگاه ویژه‌ای دارند. این رشته‌ها، سال‌ها بلکه هزاران سال است که شکل گرفته‌اند و آمده‌اند در جاهایی گل کرده و شکوفا شده‌اند، و امثال رشته مالی محصول آن‌هاست. بنابراین ما نمی‌توانیم تجربه و دانش بشری را کنار بگذاریم و از طرف دیگر نیز نمی‌توانیم شیفته آن‌ها شویم. آیا واقعا می‌توان شیفته‌ی رشته‌هایی شد که هیچ دغدغه‌ای در عدالت و امنیت ندارند؟

ما در اسلام افزون بر بحث‌های اصلاحی، بحث‌های تأسیسی نیز داریم که این مباحث بایستی در رشته مالی اسلامی وارد بشوند. بنده به مناسبتی بحثی را خدمت حضرت آقا مطرح کردم که البته به خاطر کوتاهی زمان نتوانستم آن حرف مدنظرم را به صورت کامل بیان کنم. بنده آنجا عرض کردم که درست است که دانش مالی برای ما نقش یک چراغی را ایفا می‌کند که می‌توانیم با بهره‌گیری از آن به دنبال گمشده‌هایمان در اسلام بگردیم، اما در اثنای این جستجو درمی‌یابیم که اسلام با اتخاذ سبک دیگری، یک سری تأسیس‌هایی نیز دارد. بنده وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم که اسلام نه فقط به تأمین مالی فعالانه اقتصادی توجه کرده، بلکه رفته و از تأمین مالی فقرا آغاز نموده و به بررسی چگونگی تأمین اعسار فقرا و مساکین پرداخته. همچنین نسبت به تأمین مالی نیازهای خانوارهای متوسط و خانواده‌های مرفه، و بنگاه‌های آسیب‌پذیر، بنگاه‌های متوسط و حتی فعالیت‌های کلان اقتصادی نیز غافل نبوده و به تجویز نسخه پرداخته است. در اینجاست که یک سری آموزه‌ها و نهادهایی مانند وقف، صدقات، و قرض و عاریه، و مشارکت، مباحثه و اجاره و امثال این‌ها در قالب‌هایی هم‌سو با شریعت طراحی و سازمان‌دهی می‌شوند.

الان مدتی است که با یکی از دوستان کاری را در حوزه قرض‌الحسنه آغاز کردیم. همان‌طور که می‌دانید قرض‌الحسنه در اسلام بر دو نوع است. یک نوعش را ما بعد از انقلاب به خوبی عملیاتی کردیم و آن بدین‌گونه است که قرض بدهی و هیچ چیز نگیری. نوع دوم قرض‌الحسنه هم این است که قرض بدهی ولی شرط زیاده نکنی؛ اما قرض‌گیرنده به میل خود زیاده پس بدهد. این در روایات ما ممدوح است و مستحب.

در سیره رسول خدا ﷺ هم نمونه‌های این مسأله مشاهده می‌شود. ایشان هرگاه از کسی قرض می‌کردند، زیاده پس می‌دادند. آمده است که نبی مکرم اسلام ﷺ به خاطر همین خصلت‌شان، نه صرفاً به خاطر پیامبر بودنشان، هرگاه اظهار به نیاز مالی می‌کردند، دیگران با اشتیاق به ایشان قرض می‌دادند. از آن طرف دیگر هم اگر کسی قرض به شرط زیاده کند، این ربا و حرام است. بر این اساس، ما آن قسم قرض بدون زیاده را در بعد از انقلاب عملیاتی، و قرض به شرط زیاده را نیز ممنوع و تحریم کردیم. در این میان آنچه جای خالی اش حس می‌شود، ابزارسازی و نهادسازی برای این مسأله است. در موضوع مهار رشد نقدینگی هم تعاون در قرض الحسنه یکی از راه‌های علاج است. در بحث تعاون در قرض الحسنه نیازی به خروج نقدینگی از بانک نیست. در خود بانک اگر این تعاون در قرض الحسنه عملیاتی بشود، قطعاً جلوی رشد نقدینگی از طریق به اصطلاح جابجا شدن نقدینگی گرفته می‌شود.

ما در شریعت اسلام یک سری بحث‌هایی داریم که به این‌ها بایستی با نگاه تأسیسی نیز نگاه کرد. حضرت آقا بارها تأکید داشته‌اند که ما باید آموزه‌های اسلام را بگیریم و در جامعه و بازار عملیاتی کنیم. یکی از این موضوعات، مسأله عاریه است. بنده در این باره نکته‌ای به ذهنم رسیده و به دنبال یکی از اساتید توانمندی هستم که برود و به این سؤال پاسخ دهد که ما عاریه را که یک آموزه اسلامی است، چگونه می‌توانیم در جامعه امروز نهادینه کنیم؟ شما به هر خانه‌ای می‌روید کلی لوازم زندگی بلامصرف را می‌بینی که یا کلا استفاده نمی‌شوند یا سالی دو، سه روز از آن‌ها بهره گرفته می‌شود. ما لوازمی داریم که فرد یا برای جشن عروسی یا ترحیم یا به فراخور یک مناسبتی آن را برای خودش می‌خرد و بعدش از آن‌ها استفاده‌ای نمی‌شود. مسأله این است که چگونه می‌شود از این‌ها در قالب آموزه عاریه بهره برد و روی آن‌ها سرمایه‌گذاری کرد. این مسأله زمانی به ذهن بنده خطور کرد که ما به همراه حدود ۳۰ نفر از دوستان به مناسبت مراسم یک شهیدی می‌خواستیم به روستایی برویم که خیلی دور بود، و ما دغدغه بحث اسکان و شب‌مانی مان را داشتیم؛ چرا که نمی‌شد بلافاصله بعد از مراسم بازگشت. این دغدغه مان را با برادر شهید مطرح کردیم و ایشان هم فرمودند که شما بیایید، ما هیچ مشکلی جهت اسکان نداریم. ما به آن روستا رفتیم و بعد از اتمام مراسم، ما را به یک مهمان خانه‌ای بردند که متعلق به روستا بود و نه یک فرد خاص. آنطور که برای ما توضیح دادند، برای ساخت آن مهمان خانه

همه خانواده‌های روستا جمع شده بودند و مشارکت کرده بودند. آنجا هر کسی به اندازه وسعش قسمتی از طراحی را برعهده گرفته بود. اهالی روستا می‌گفتند که ما اینجا به دلیل وجود این مهمان‌خانه نگران برگزاری این دست مراسم‌ها و مهمانی‌ها نیستیم. بعد از این سفر به ذهنم رسید که اگر ما بتوانیم این نهاد عاریه را در جاهای مختلف عملیاتی کنیم، خیلی از هزینه‌های زندگی مردم کاهش پیدا خواهد کرد. این نهاد را حداقل باید بتوانیم برای اقشار آسیب‌پذیر سامان دهی کنیم. در بحث تأمین مالی فعالیت‌های اقتصادی اسلام نیز در کنار تحریم ربا، شیوه‌های مباحه، اجاره سلف، نسبه، و بعد مشارکت و مضاربه و وکالت و امثال این‌ها نیازمند طراحی و بروزرسانی و سیستم‌بخشی است. این همان چیزی است که نیاز امروز ما در بحث تأسیسی و ابزارسازی مالی است تا از به کارگیری صرف ابزارهای غربی و نقادی آن‌ها رها شویم و خودمان بتوانیم ابزارهایی را طراحی کنیم.

﴿ مرکز رشد:﴾

درباره نکاتی که به ویژه در باب عاریه و امانت فرمودید، بنده نکاتی دارم که در یک موقعیتی ان‌شاءالله، خدمتتان مطرح می‌کنم. اگر اجازه بفرمایید، سه، چهار سؤال مانده که سریع‌تر خدمتتان طرح می‌کنم تا وقت حضرتعالی کمتر گرفته شود. یک سؤال درباره مسأله دانش در حوزه مالی اسلامی است. به نظر حضرتعالی، در این حوزه دانشی که ما الان داریم و گروه‌های آموزشی متولی آن هستند، تا چه اندازه به مسأله نزدیک شده‌ایم؟ سؤال دیگر هم آنکه به نظر شما، بچه‌های ما وقتی در این حوزه دانشی فرهیخته و آموخته می‌شوند، تا چه میزان مهارت حل مسأله پیدا می‌کنند؟

حاج آقای موسویان:

یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین بحث‌های ما در محل همین پرسش است. ما با دوستان مختلف بحث‌های گوناگون داریم در مورد اینکه واقعا روش تحقیق در حوزه مالی اسلامی چگونه باید باشد؟ مسائل را چگونه بایستی پیدا کنیم و چگونه آن‌ها را طرح نماییم؟ و بعد با چه شیوه‌ای برایش نهادسازی و ابزارسازی کنیم؟ به همین مناسبت با برخی از دوستان کارهایی را شروع کرده‌ایم. ریشه کار هم از تدوین پروپوزال یکی از دوستانی آغاز شد که در دانشگاه تهران مشغول هستند. دانشگاه

تهران روی روش تحقیق پژوهش ایشان ایراداتی وارد کرده بود که شما که می‌خواهید یک ابزار اسلامی طراحی کنید، خودتان مجتهد نیستید تا ما بتوانیم به گفته شما اعتماد کنیم. مسأله‌شان این بود که به چه روشی ایشان می‌خواهد اعتبار گفته خود را نشان دهد. دانشگاه تهران به ایشان گفته بود که اگر شما بخواهی صرفاً استفتاء کنی، این استفتاء در معاملات جدید واقعا آسیب‌های زیادی دارد؛ مثلاً محقق با یک پاراگراف سه خطی در مورد معامله «فارکس»، از مرجع تقلید استفتاء می‌کند و ایشان فقط آن چند خط را می‌بینند. چندی پیش خدمت یکی از مراجع بزرگوار تقلید بودم. ایشان به بنده فرمودند: در مورد معامله «فارکس» از ما استفتاء کردند و ما اینگونه جواب دادیم. بنده به محضر ایشان عرض کردم: «حاج آقا! واقع مطلب این است که معامله فارکس در حدود ۲۷ صفحه متن قرارداد دارد». بعد از ایشان پرسیدم که آیا شما این قرارداد را خوانده‌اید؟ ایشان فرمودند: «خیر. بنده فقط یک پاراگراف سه، چهار خطی را خوانده‌ام». خدمتشان عرض کردم: «حاج آقا! این سه، چهار خط آیا می‌تواند محتوای ۲۷-۲۸ صفحه قرارداد را برساند؟ قراردادی که می‌خواهد امضا شود؟». اینگونه استفتاءها واقعا کارساز نیست. در مورد آن پروپوزال هم چون آن دوست دانشجو، ما را به عنوان استاد راهنما معرفی کرده بود، مجبور شدیم در دانشگاه تهران، سه، چهار جلسه بحث مفصلی داشته باشیم، که این جلسات خود منشأ خیر شد. ما آمدیم و با دانشجو در مورد روش تحقیق فقه مالی، پژوهشی انجام دادیم و آن را در قالب مقاله‌ای منتشر کردیم. بعد این مقاله را به عنوان روش تحقیق آن پژوهش ارائه دادیم. که این خود زمینه‌ای شد که از آن روش در رساله‌های برخی دیگر از دوستان بهره بگیریم. آقای دکتر تاجمیر به این پژوهش که مشتمل بر بحث روش فقه مالی بود، روش ابزارسازی را هم اضافه کردند و بعد از کارهایی که رویش انجام دادیم آن را در قالب مقاله‌ای منتشر کردیم؛ مقاله‌ای که به چگونگی ابزارسازی در حوزه مالی اسلامی می‌پرداخت و توانست در کنکره علوم انسانی در قالب یک مقاله داده‌پردازی مورد استقبال قرار گیرد. بعد از آن هم قرار شد که این موضوع را یک مقدار باز کنیم و آن را به عنوان یک نظریه مطرح کنیم. اکنون هم مشغول کار کردن بر روی این مسأله هستیم که چگونه می‌توان در مالی اسلامی، غیر از ابزارسازی به نهادسازی نیز پرداخت و نهادی مالی طراحی کرد. نهادهایی مثل نهاد بانک، نهاد بورس، شرکت‌های لیزینگ؛ در این حوزه هنوز مطالب را به جای مطلوب نرسانده‌ایم

و اکنون مشغول کار کردن در این حوزه هستیم. در حوزه روش تحقیق مالی اسلامی هم، همانطور که عرض کردم، آن طور که باید کار نشده. در واقع، هنوز در این حوزه یک کار مدونی وجود ندارد. در این مسأله ما در حال مطالعه و پژوهش و تحقیق هستیم. ما باید به دنبال روش هایی باشیم که اگرچه پیچیدگی هایی داشته باشند اما ضریب اطمینانشان چه نسبت به استفتایی که می شود، چه در حوزه موضوع شناسی روش، خیلی بالا باشد؛ اما به هر حال این کار یک مقدار برای نظریه پرداز زحمت دارد. بحث دیگر درباره چگونگی ابزارسازی مالی است، که این خود موضوعی بحث برانگیز است. ابزارهایی که در غرب ساخته شده عمدتاً رشد محورند و عدالت و امنیت مورد توجهشان نیست. ما اگر بخواهیم آن ابزارها را بازسازی کنیم، ناخواسته در دام آن ها می افتیم. پس ما در مقام محقق باید چهار چشمی مراقب باشیم. بنده در کتاب «بازار سرمایه» ذیل فصلی درباره ابزارهای مالی اسلامی صحبت کرده ام. در آنجا بیان شده که در بررسی ابزارها نبایستی فقط بحث رشد اقتصادی مد نظر باشد، بلکه باید میزان سازگاری این ابزارها را با عدالت و اخلاق اسلامی نیز بسنجیم و ببینیم که با اصول و سیاست ها تا چه میزانی در ارتباط هستند. بنده در این کتاب در موضوع ابزارسازی، معیارهای هشت گانه ای را معرفی کرده ام. یکی از آن ها رشد است. سه معیار نیز در سطح خرد و سه معیار در سطح کلان بیان شده اند؛ به نحوی که اگر ما بخواهیم یک ابزار مالی اسلامی را معرفی کنیم، بایستی این هشت معیار در آن موجود باشد. خلاصه کلام اینکه، در این حوزه - که یکی از مشکل ترین حوزه های ما نیز هست - هنوز کار مدونی انجام نشده. شاید در این میان، عده ای بخواهند دانش و تجربه بشری را کنار بگذارند، که این قطعاً به صلاح نیست. همچنین ممکن است یک عده ناخواسته در دام همان اهدافی بیفتند که این ابزارها و نهادها برای آن اهداف ساخته شده اند. راه برون رفت از این مشکل چیست؟ راه این است که ما بدانیم چگونه یک ابزار مالی اسلامی بسازیم. در این مسیر، نقطه آغاز با نیازهاست. با این است که ما صرفاً نگاه نکنیم که در غرب چه ابزارهایی وجود دارد. خیر! باید از نیازها شروع کنیم. مثلاً در مورد یک بنگاه خرد، ما باید بدانیم چه باید بکنیم؛ باید بدانیم آن ها چه ویژگی هایی دارند و چرا بازدهی شان پایین و ریسکشان بالاست. بر مبنای نگاه نهاد غربی بانک، چون این بنگاه وثیقه معتبر ندارند و خودش هم از اعتبار شخصی بالایی برخوردار نیست، نهاد غربی بانک به او تسهیلات نمی دهد.

ولی از آن طرف، عدالت اقتصادی اسلام اقتضا می‌کند که ما این‌ها را تأمین مالی کنیم و تلاش کنیم تا بالا بودن ریسک‌شان را به گونه‌ای حل نماییم. ما باید از اینجا آغاز کنیم. نه اینکه اصل را بر بانک غربی بگذاریم تا با این کار به صورت خودکار این گروه حذف شوند. این یک واقعیت است که روش‌های متعارف غربی نمی‌توانند نظیر این بنگاه‌ها را پوشش دهند. ما باید بررسی کنیم که از چه راه‌هایی می‌توانیم این گونه گروه‌ها را پوشش دهیم. خلاصه، این قسمت سخت‌ترین بحث ماست.

﴿ مرکز رشد:﴾

حاج آقا! شما دائم با مسائل مختلف سروکار دارید و برای خودتان موضوعات و کانال‌های مختلف برای مطالعه ایجاد می‌کنید، که یکی از آن‌ها، همانطور که فرمودید، در حد نظریه‌پردازی است. سؤال بنده در اینجا این است که غیر از این کارهای برجسته آیا اکنون به کار دیگری هم مشغول هستید؟

حاج آقای موسویان:

نخست باید از دانشگاه امام صادق علیه السلام یک تشکر ویژه بکنم. حضور در این دانشگاه برای بنده فرصت مغتنمی بوده و هست. اگر این دانشگاه نبود، بنده خیلی از دغدغه‌هایی که در ذهنم بود را نمی‌توانستم به تنهایی انجام بدهم. در اینجا دوستان زیادی پیدا کردیم و این عزیزان به ما کمک کردند که یک بحث کلانی را شروع کنیم. اما در پاسخ به سؤال شما باید عرض کردم که در واقع مطلب دو، سه کار را به صورت همزمان انجام می‌دهم. با آقای دکتر توحیدی یک کتاب چهار جلدی تحت عنوان «بازار سرمایه اسلامی» کار کردیم. در جلد اولش، به اصول، مبانی و اهداف بازار سرمایه پرداخته شده. جلد دوم به بحث ابزارهای تأمین مالی با رویکرد اسلامی اختصاص دارد. در جلد سوم، بر بحث پوشش ریسک با رویکرد اسلامی تمرکز شده، و بحث در باب نهادها و سازمان‌ها در مالی اسلامی، موضوع چهارمین جلد این کتاب را تشکیل می‌دهد. همزمان یک کاری را در حوزه بانکداری اسلامی شروع کردیم که دو جلد آن منتشر شده است.

دغدغه بنده در این حوزه در دو شاخه قرار گرفته است. هم در بازار سرمایه و هم در حوزه تولید یک کتاب چهار جلدی جامع برای رشته مالی اسلامی تا اگر فردا روزی

به وزارت علوم رفتیم و گفتیم که رشته مالی اسلامی می‌خواهیم، این کتاب را هم به عنوان کتاب مرجع ارائه کنیم. همچنین در حوزه بانکداری اسلامی اگر بتوانیم حداقل یک کتاب چهار جلدی که موضوع را پوشش بدهد و برای لااقل یک درس سه واحدی دکتری حرفی برای گفتن داشته باشد، تألیف کنیم، بسیار مطلوب است. ما در حال حاضر این دو کار را به موازات پیش می‌بریم. منتهی آن حوزه‌ی فکری‌ای که ذهن بنده را مشغول کرده، بحث روش تحقیق در حوزه مالی اسلامی است. بحمدالله در حقیقت یک جورهایی داریم خلأها را پر می‌کنیم تا ان شاءالله یک متن قوی علمی از دل این کار استخراج بشود. اما به هر حال هنوز در این مطلب کاری جدی‌ای صورت نپذیرفته و این حوزه هنوز نیازمند انجام تلاش‌های بیشتر است.

﴿ مرکز رشد:﴾

حضرت‌عالی مهم‌ترین ویژگی و مزیت گروه مالی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام را در چه می‌بینید؟

حاج آقای موسویان:

واقع مطلب، تازمانی که روح آیت‌الله مهدوی کنی رحمته‌الله و حضور حضرت آیت‌الله باقری رحمته‌الله در این دانشگاه هست، این خود به عنوان یک امتیاز برجسته قلمداد می‌شود؛ چرا که آن بزرگواران با یک حسن نیت و خلوص نیتی این دانشگاه را تأسیس کردند و پیش برده و پیش می‌برند. بنده هرگاه نوعاً با اساتید برجسته‌ای که صادقانه در حوزه علم و دانش کار می‌کنند، در رابطه با دانشگاه امام صادق علیه‌السلام صحبت به میان می‌آید، معمولاً این دانشگاه را به جایی می‌شناسند که در آن برای خود علم به علم بها می‌دهند. اخیراً آقای دکتر حکمت‌نیا جهت اخذ مشورتی آمده بودند. بنده به ایشان گفتم که بنده در سایر دانشگاه‌ها جز برای درس‌های خاصی که خودم در آن حوزه‌ها کار کردم و به آنها علاقه دارم و احساس تکلیف می‌کنم، درس دیگری قبول نمی‌کنم؛ چرا که آن جاها یک متن درسی مشخصی دارند و بنده باید پیام آن را از اول تا آخر تدریس کنم و این کار را الحمدالله اساتید دیگری که هستند می‌توانند انجام دهند. اما در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام همین کار را برای دانشجویهای لیسانس و ارشد با علاقه انجام می‌دهم؛ چون که در کنارش یک سری اهداف دیگر را تعقیب می‌کنم.

دانشگاه امام صادق علیه السلام بر بنیان علم و تقوا بنا نهاده شده است که این خود اثر خیلی خوبی بر جای می‌گذارد. انتخاب افراد هم انصافاً حساب شده است؛ که البته بهتر از این هم می‌تواند به انجام برسد. مثال روشن اش خود بنده هستم؛ ده‌ها نفر بهتر از بنده می‌توانید بیابید. با این وجود، انصافاً افرادی که در یک گزینش دقت شده انتخاب می‌شوند و همین‌طور دانشجویانی که اینجا را انتخاب می‌کنند، افراد برگزیده‌ای هستند. این مسأله سبب می‌شود که فضای علمی در این دانشگاه وجود داشته باشد. بنده الان مدت‌هاست که در مقطع لیسانس در دانشگاه‌های دیگر تدریس نمی‌کنم. نه به این خاطر که بگویم شأن بنده اجل از این مسأله است، بلکه فقط به این خاطر که دانشجویان در کلاس بازی‌گوشی می‌کنند، بنده هم اعصابم خورد می‌شود و باید به دانشجویان تذکر دهم؛ به دانشجویانی که در سنی هستند که تذکرا پس می‌زنند. ازین‌رو، بنده با خودم می‌گویم که اگر بیکار باشم بهتر است. اما اینجا بحمدالله دانشجویان خودم متوجه است و برای کلاس ارزش قائل می‌شود. این‌ها ارزش‌هایی است که باید آن‌ها را بشناسیم و برای حفظش تلاش کنیم.

﴿ مرکز رشد: ﴾

می‌دانم که مدتی در اوان جوانی و آغاز انقلاب، محضر شهید بزرگوار آیت‌الله مدنی را درک کرده‌اید. دوست دارم از ایشان و خلیقات و کیفیت تعاملات‌تان بگوئید، اما چون وقت تنگ است، آن‌را به دیدار دوم‌مان حواله می‌دهم به شرط حیات...



دیدار دوم

چند سال قبل وقتی محضر آیت الله باقری کنی بودیم از ایشان پرسیدیم چه کسانی را غیر از چهارده معصوم علیهم السلام خوب شناسیم، خسران کرده ایم؟ فرمودند: از شخصیت های معاصر مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری و شهید آیت الله سید اسدالله مدنی را خوب بشناسید. در همین مسیر در تلافی هائی که با معاشرین این دو بزرگوار پیش می آمد، از فرصت کمال استفاده را می کردیم و از آنها می پرسیدیم تا اینکه شنیدیم او نیز در مقطع مهمی از زندگی همراه و همپای شهید مدنی بوده اند. متوجه شدیم که در سال ۵۹ و ۶۰ مدتی در تیم حفاظت شهید مدنی حضور داشتند و این حضور وقتی ارزشمندتر می شد که کل بیست و چهار ساعت شبانه روز محضر شهید را درک کرده بودند. دیدار دوم را به نیت اجابت بخشی از سفارش حاج آقای باقری خدمت شان رسیدیم. معلوم مان شد بخش عمده ای از شخصیت او در کنار شهید مدنی ساخته و پرداخته شده و او در این دوران در کلاس عملی خودسازی و الگوبرداری حاضر بوده است.

﴿ مرکز رشد: ﴾

با سلام. از این که این فرصت دیدار مجددی در اختیار ما قرار دادید تا خدمت برسیم، از شما واقعا سپاسگزارم. امشب با اجازه‌ی شما می‌خواهیم در مورد شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی رحمته‌الله علیه و ارتباط شما با ایشان و ثمرات و درس‌هایی که از رهگذر این ارتباط برای شما حاصل شده است، از محضرتان بشنویم. به هر حال این درس‌ها، آموزه‌هایی است برای یک زندگی به اصطلاح سعادت‌مندانه، که باید شنید تا مگر ذره‌ای از آن را بتوان در زندگی به کار بست. ذوق داریم زودتر بشنویم. در خدمتتان هستیم.

حاج آقای موسویان:

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده ان شاء الله امشب سعی می‌کنم که آن خاطراتی که از حضرت آیت‌الله مدنی در خاطر دارم، به همان شکل رخ داده، برای شما بیان کنم. اجازه بفرمایید در ابتدا در باب زمینه‌های آشنایی خودم با شهید آیت‌الله مدنی صحبت کنم. من در ایام دانشجویی، دانشجوی رشته برق بودم. در آن زمان سپاه تبریز تازه تشکیل شده بود و بنده به مناسبت‌های مختلف با آن‌ها همکاری داشتم. با بروز انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، میزان این ارتباط افزایش پیدا کرد و وضعیت به گونه‌ای شد که با آغاز جنگ تحمیلی، من کلا به سپاه تبریز رفتم. در اوایل حضور من در سپاه تبریز بود که بنده را به خدمت حاج آقا مأمور کردند. بنده هم که از این توفیق مسرور و شادمان بودم، به دفتر حضرت آیت‌الله رفتم؛ دفتری که هم دفتر ایشان بود و هم محل زندگی ایشان. ما با حاج آقای یک زندگی خودمانی

داشتیم و با دیگر پاسدارهایی که در آنجا بودند، وعده‌های ناهار و شام را با ایشان صرف می‌کردیم و عملاً با هم بودیم.

خانواده حاج آقا در قم ساکن بودند و حاج آقا به علت مأموریت امامت جمعه که امام به ایشان امر کرده بودند و مشکلات و تنازعات اول انقلاب در تبریز، خودشان تنهائی به تبریز آمده بودند. یک دلیل اصلی هم این بود که میدان فعالیت و عمل حاج آقا در این مأموریت، جهادی بود و باید تمرکز شبانه‌روزی برای ساماندهی امور می‌داشتند؛ لذا خانواده را در قم گذاشتند و خود در تبریز مستقر شدند.

بودن در کنار حاج آقا و بهره‌مندی از شمیم ایمان، اخلاق و تقوای ایشان، باعث شد که خیلی تحت تأثیر ایشان قرار بگیرم، و حتی منجر به تصمیم بنده برای تلبس به لباس روحانیت گردید. این تصمیم با استخاره‌ای که از ایشان گرفتم و با خواب خاصی که پس از آن دیدم، قوتی جدی یافت و سبب شد که در نهایت طلبه شوم. حضرت آیت‌الله مدنی، ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که مرا شیفته خود کرده بود. این شیفتگی تا آنجا پیش می‌رفت که گاهی برخی از دوستان سپاهی به بنده می‌گفتند که «تو همه‌اش ذوب ایشان شدی. حواست به حاج آقا است یا به محافظت از ایشان؟ یادت نرود که تو محافظ ایشانی!». واقعا هم همینطور بود. گاهی پیش می‌آمد که وقتی ایشان سخنرانی می‌کردند، من آنقدر جذب مطالبشان می‌شدم که به کلی نقش حفاظتی خودم را فراموش می‌کردم. کاملاً جذب ایشان می‌شدم.

کافی بود آدم در روز با ایشان زندگی کند. واقعا ایمان به خدا و آخرت را به صورت مجسم در ایشان می‌دید و آن ایمانی که در وجود ایشان متبلور بود را کامل حس می‌کرد. بگذارید نمونه‌ای عرض کنم: ما گاهی با سه، چهار نفر از دوستان حفاظت، با حاج آقا به مسجد می‌رفتیم. دقیقاً در همان زمان اوج ترورهای منافقین. ما برای حفاظت از ایشان کنار در مسجد می‌ایستادیم؛ اما ایشان ما را خطاب می‌کردند که «برای چه دم در ایستاده‌اید؟! بیایید نماز جماعت! شما اگر می‌دانستید که نماز جماعت چقدر ثواب دارد، هیچ وقت دم در نمی‌ماندید». به خاطر امر حاج آقا ما مجبور می‌شدیم که از پشت محافظت کنیم. هر چه هم به ایشان عرض می‌کردیم که ما مسئولیت و مأموریت داریم اما ایشان می‌فرمودند: «نه! شما بیایید نمازتان را بخوانید».

نمونه دیگری عرض می‌کنم. یکی از ویژگی‌های بارز حضرت آیت‌الله مدنی، مردم‌داری ایشان بود. مرتب با مردم ارتباط داشتند. گاهی پیش می‌آمد که مردم نزد

حاج آقا می آمدند و ایشان را برای صرف صبحانه به خانه‌ی شان دعوت می کردند. ایشان هم بعد از اینکه با طرف شرط می کردند که صبحانه باید یک نان و چای شیرین ساده باشد و او نیز می پذیرفت، به او می گفتند که ما ۷-۸ نفریم. سپس ما را با دست نشان می دادند و به دعوت کننده می گفتند که «آدرستان را بدهید به این آقایان». ما که این صحنه‌ها، و آدرس های پیچ در پیچ طرف را می دیدیم، بعدا به حاج آقا اعتراض می کردیم و اوضاع بحرانی امنیت را خدمتشان متذکر می شدیم. اما ایشان می فرمودند که «وقتی بنده را دعوت می کنند، من که نمیتوانم درخواستشان را رد کنم». بلند می شدیم می رفتیم. صبحانه یک جا بودیم، و ناهار یک جا و شام جایی دیگر. ارتباطات مردمی شان خیلی عالی بود.

یک دفعه صبح اول وقت بود. حاج آقا در حیاط خانه مشغول قدم زدن بودند که در خانه را زدند. ما رفتیم در را باز کردیم. دیدیم آقای است که یک نان سنگک در دست دارد و اصرار می کند که می خواهم این نان را به حاج آقا نشان بدهم تا ببینند که این نانوا چه نانی به مردم می دهد. ما هم گفتیم که «شما باید بروی اتحادیه. حاج آقا که به کار نانوائی ها نمی رسند!». اما این حرف ها به گوش این فرد نمی رفت و درخواست خود را تکرار می کرد. این بحث آن قدر ادامه دار شد که حاج آقا صدای ما را شنیدند و جوایبی مسأله شدند. حاج آقا فرمودند که «بگذارید بیاید داخل خانه». او هم آمد و نانی که یک طرفش خمیر بود و طرف دیگرش سوخته را نشان داد و اعتراضش را به وضع نان پختن این نانوا به حضرت آیت الله مدنی رساند. حاج آقا حرف او را تأیید کردند و از ما خواستند که به همراه آن فرد به نانوائی برویم و آن نانوا را به نزد حاج آقا ببریم. ما هم رفتیم و آن جوان نانوا را پیش ایشان بردیم. وقتی ما برگشتیم، نان جلوی حاج آقا بود. در این حال، رو به جوان نانوا کردند و به او گفتند که «پسر این نان را شما پختی؟». ایشان گفت: «بله! اشتباه شده ولی درستش می کنم». بعد حاج آقا با حالی منقلب فرمودند: «این نعمت خدا است. این کفران نعمت است که شما این نان را به این صورت درست می کنید. می دانید چقدر زحمت کشیده است؟! کشاورز این گندم را کاشته و آسیابان زحمت کشیده است. آرد را درست کرده. دولت چقدر زحمت کشیده و دست شما می دهد». می گفتند و به سان ابر بهار، به پهنای صورت اشک می ریختند. این نانوا که ما فکر می کردیم که حاج آقا تویببخش خواهد کرد، آنگاه که این رفتار حاج آقا را دید، به دست و پای

ایشان افتاد، و با التماس می‌گفت: «غلط کردم!» و از حاج آقا می‌خواست که گریه نکنند. می‌گفت: «بدهید بنده را شلاق بزنند و به زندان بیاورند، فقط شما گریه نکنید. حاج آقا! من قول می‌دهم تا آخر عمرم نان خمیر یا سوخته به مردم ندهم. از فردا بگویید پاسدارهای تان بیایند نان بگیرند. من اگر نان خمیر یا سوخته به مردم دادم، بگویید مرا بیاورند در تنور. شما فقط گریه نکنید. شما که گریه می‌کنید من فکرمی‌کنم زندگی من سوخته است.»

مثال‌ها از مردم داری حاج آقا زیاد است. ما زمانی که همراه ایشان می‌شدیم، اگر در مسیر روحانی‌ای می‌دیدند، به ما می‌گفتند: «ماشین را نگه دارید!» بعد خودشان پیاده می‌شدند و آن روحانی را با احترام سوار می‌کردند. و ما هم ایشان را می‌بردیم و به منزلشان می‌رساندیم و دوباره به سمت مقصد راه می‌افتادیم. به یاد دارم، در تبریز آقایای از علمای معروف بود که با انقلاب و امام رابطه خوبی نداشت. بیشتر طرفدار آیت‌الله شریعتمداری بود. حضرت آیت‌الله مدنی هرگاه ایشان را در مسیر می‌دیدند، اصرار می‌کردند که ایشان را هم با احترام به مقصد برسانیم و سپس به سوی دفتر برویم. ما در قبال این رفتار حاج آقا، گاهی با ناراحتی اعتراض می‌کردیم؛ اما ایشان عقیده داشتند که باید ضمن حفظ احترام این دست افراد، با آن‌ها صحبت کرد و تعامل داشت.

حضرت آیت‌الله مدنی واقعا از نظر سیاسی رشد خیلی بالایی داشتند و از بینش سیاسی عمیقی هم برخوردار بودند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری، در زمره افرادی بودند که از همان اول بنی صدر را شایسته ریاست جمهوری ایران نمی‌دانستند و می‌گفتند که «به بنی صدر رأی ندهید. او بعدا مشکلاتی پیش خواهد آورد». در آن زمان مرحوم آقای دکتر حبیبی را مطرح می‌کردند؛ دقیقا در زمانی که بسیاری از مسلمانان و مذهبی‌ها و حزب‌اللهی‌ها، طرفدار بنی صدر بودند. به علم و علما با هر خط مشی و رویکردی احترام می‌گذاشتند؛ به همین خاطر، آن طرف هم نسبت به ایشان تواضع خاصی داشتند. من یادم است که در یکی از روزها بنده در خانه بودم و دیگر دوستان با حاج آقا بیرون رفته بودند. دوستان تعریف می‌کردند که خلق مسلمان تبریز در آن روز مشغول راهپیمایی بودند. حاج آقا را که می‌بینند، می‌ریزند و ایشان را می‌گیرند و در یک کیوسک تلفن، ایشان را حبس می‌کنند. ناگهان یکی از علمای خلق مسلمان، حاج آقا را در این وضعیت می‌بیند و با عتاب رو به مردم

می‌کند و می‌گوید: «شما یک روحانی سید اولاد پیغمبر را گرفتید و حبسش کردید؟». خلاصه ضمن عذرخواهی از حاج آقا، ایشان را آزاد می‌کنند. این ثمره اخلاق خیلی ویژه حضرت آیت الله مدنی بود.

این شهید بزرگوار، نسبت به حضرت امام رحمته الله علیه ارادت ویژه‌ای داشتند. یک بار در همان دوران اوج ترورها برای ایشان لباس ضد گلوله‌ای برای استفاده در نماز جمعه و دیگر مراسم‌ها فرستادند. ما آن را آوردیم و از ایشان خواستیم که آن را بپوشند، اما ایشان مخالفت کردند و گفتند که «نه! منافقین که فقط ما را ترور نمی‌کنند، مردم عادی را هم ترور می‌کنند. هر وقت توانستید به همه لباس ضد گلوله بدهید، من هم آن را می‌پوشم». هر کاری کردیم ایشان راضی به پوشیدن آن لباس نشدند. در حالی که داشتند برای رفتن به مراسمی آماده می‌شدند، به حاج آقا گفتم «شما که این استدلال را برای ما می‌کنید، فکر می‌کنید که اگر حضرت امام رحمته الله علیه، این استدلال‌های شما را بشنوند، از شما قبول می‌کنند که می‌فرمایید هر وقت همه لباس ضد گلوله پوشیدند، آن وقت من هم می‌پوشم؟». اول ایشان گفتند که «خیلی خوب هم قبول می‌کنند». اما همین که به سمت درب رفتند، برگشتند و به بنده فرمودند که «این فکر شیطانی از کجا به ذهن شما خطور کرد؟». این را گفتند و بر روی چهارپایه‌ای که آنجا بود نشستند. استغفار می‌کردند و در نهایت فرمودند که «بیاورید آن را ببینم چه هست این». ما دیدیم که حسابی به هدف زده‌ایم.

همانطور که عرض کردم، حضرت آیت الله مدنی ارادت ویژه‌ای به امام رحمته الله علیه داشتند. یک بار عروسی دخترشان در قم بود. با مرحوم امام تماس گرفتند و مشغول صحبت و طرح سؤالاتی شدند. من هم پاسخ‌های حضرت امام را می‌شنیدم. ایشان از امام رحمته الله علیه اجازه خواستند که جهت شرکت در مراسم عقد دخترشان، چند روزی به قم بروند. اما امام به خاطر مناسب نبودن موقعیت تبریز گویا به ایشان اجازه ندادند و از ایشان خواستند که در تبریز بمانند. حاج آقا هم پیوسته خطاب به امام رحمته الله علیه می‌گفتند: چشم! بعد که تلفن قطع شد، حاج آقا به شیخ حسن صناعی تماس گرفتند و گفتند که «حضرت امام مصلحت ندانستند و به بنده اجازه خروج از تبریز را ندادند. من نمی‌توانم به قم بیایم. شما از طرف من وکیل هستید که امورات عروسی صبی‌ام را اداره کنید».

خاطره‌ای دیگر خدمتتان عرض کنم: در آن زمان آقای سید حسین موسوی، دادستان انقلاب تبریز را بر عهده داشت. آن موقع، حاج آقا هر روز به مسجد جامع تبریز می‌رفتند و درس خارج می‌گفتند، آقای دادستان هم به این خاطر از جهات امنیتی برای حاج آقا احساس خطر کرده بود. از طرفی، با توجه به شناختی که از حاج آقا داشت، می‌دانست که اگر حتی به ایشان پیشنهاد هم بدهد، حضرت آیت‌الله قبول نخواهند کرد. پس کار دیگری کرد. ما با خود حاج آقا مشغول تماشای تلویزیون بودیم که ناگهان تلویزیون اطلاعیه‌ای پخش کرد که بر مبنای آن مقرر شده بود که از فردا درس حاج آقا از مسجد جامع به منزلشان منتقل بشود. تا این خبر منتشر شد، حاج آقا نگاهی به بنده انداختند و با زبان بی‌زبانی به من فرمودند که این شیطنت از تو برمی‌آید! من هم گفتم که «نه حاج آقا! کار من نیست. من اولین بار است که دارم این خبر را می‌شنوم». ایشان از من خواستند تا با مسئول صدوسیماي تبریز تماس بگیرم تا ایشان با او صحبت کنند. هر چه به دنبال آقای مسئول گشتیم، او را نیافتیم. گویا او ماجرا را فهمیده بود و گذاشته بود و رفته بود. اما ما آن قدر جستجو کردیم تا توانستیم او را در یکی از شهرها پیدا کنیم. حاج آقا با او صحبت کردند. او مسئولیت را به گردن دادستانی انداخت و گفت که «من بی‌تقصیرم!». حاج آقا که این را دیدند، فرمودند که دادستان را به اینجا بخوانید تا از او جویا شویم. او به نزد ایشان آمد. حاج آقا به او گفتند: «این چه کاری است که کردید؟». او هم گفت که «ما چاره‌ای نداریم! به شما بگوییم قبول نمی‌کنید. مسجد جامع هم امنیتش خوب نیست. پس چاره‌ای نداریم». کار که به این جا رسید، سید حسین هم مسأله را یک جورى به حضرت امام رحمته متصل کرد و توانست حاج آقا را راضی کند. حاج آقا نسبت به حضرت امام رحمته علاقه و ارادت خاصی داشتند..

بنده در آن مدتی که در محضر حضرت آیت‌الله مدنی بودم، یکی از مأموریت‌هایم نوشتن، خلاصه کردن و ارائه خبرهای مختلف برای اطلاع حاج آقا بود. در یکی از روزها، بعضی‌ها یکی از ناوهای ایران را زده بودند و این ناو غرق شده بود. آن روز پر بود از اخبار تلخ؛ بدین خاطر با خودم گفتم که اخبار را به تدریج و با اندکی سانسور به اطلاع ایشان برسانم، و این کار را هم کردم. اما حاج آقا ظهر که برای اقامه نماز به مسجد رفته بودند، در جریان اخبار قرار گرفته و متوجه شده بودند که من اخبار را سانسور کرده‌ام. ایشان بعد از نماز سریعاً به خانه بازگشتند و بنده را توبیخ کردند

و گفتند: «چرا این را نگفتی به من؟ من نباید بروم از مردم اخبار را بشنوم. توهمه اخبار را بگو. عیبی ندارد. این‌ها حوادثی است که ما باید آن‌ها را تحمل کنیم. ما از این سخت‌ترهایش را دیده‌ایم». خیلی روی دریافت کامل اطلاعات حساس بودند. ما در ماشین اصلاً جرأت نداشتیم که در را برای شان باز کنیم. حتماً باید خودشان در را باز می‌کردند. حتی اگر یک در ماشین را باز می‌کردیم، ایشان می‌رفتند و از آن در دیگر ماشین سوار می‌شدند. گاهی اینگونه تعبیر می‌کردند که «من آریامهر نیستم. من روحانی هستم و خودم بلدم چگونه سوار ماشین شوم. شما در را باز نکنید؛ غرور می‌آورد. بگذارید خودم سوار ماشین بشوم».

روزی یک روحانی از همدان به دیدار حاج آقا آمده بود. پس از صحبت با حضرت آیت‌الله، او یک خاطره خیلی زیبا برای ما تعریف کرد. او می‌گفت که در اطراف شهر همدان سیلی آمده بود و مردم هم نان و مواد غذایی و نظیر این‌ها را جمع‌آوری نموده و با کامیونی راهی منطقه سیل‌زده کرده بودند. حاج آقا نیز جلوی کامیون نشستند. او می‌گفت که کامیون ما در وسط مسیر، در سیل گیر کرد و چندین و چند ساعت در آنجا معطل شدیم. بسیار گرسنه شده بودیم و هر چه به آقا می‌گفتم که مقداری از این نان‌ها بیاوریم و کمی بخوریم، ایشان موافقت نمی‌کردند و ما را مجاز به استفاده از آن نان‌ها نمی‌دانستند. پس از اینکه از آن وضعیت رهایی یافتیم، پس از ۷-۸ ساعت که در راه بودیم، به نزدیکی یک آبادی رسیدیم. حاج آقا از جیبشان پولی درآوردند و به ما دادند و فرمودند که «بروید از این روستا ببینید چه دارند؟! بخرید و بیاورید که بخوریم». ما هم رفتیم. اما روستایی‌ها ضمن اینکه تعجبشان را از این درخواست ما نشان می‌دادند، می‌گفتند که غذایی که برای در اختیار گذاشتن ندارند. خیلی برای شان جالب بود. گویا برای آن‌ها سؤال بود که ما که برای آن‌ها کمک‌های غذایی به همراه آورده‌ایم، چرا خودمان گرسنه‌ایم! ما نیز نظر آقا را مبنی بر عدم امکان استفاده از نان‌های هدیه‌ای مردم به آن‌ها گفتم. او می‌گفت: خلاصه آن شب آنقدر گشتیم تا یک آقای را پیدا کردیم و یک مقدار نان و پنیر از او هدیه گرفتیم و گرسنگی مان را برطرف نمودیم.

در مسائل سیاسی، حواس حاج آقا خیلی جمع بود. با اینکه در آن روزها افراط و تفریط در خیلی از جاها رخ می‌داد، اما ایشان پیوسته به ما توصیه می‌فرمودند که هیچ‌گاه از امام عجل‌الله‌فرجه جلونیفتیم و همیشه پشت سر ایشان حرکت کنیم. ایشان

خطاب به ما می فرمودند: «هر روزی که احساس کردید که از امام جلو افتادید، آن روز، روز انحراف شماست». من همیشه این بیان حاج آقا را برای خودم به عنوان یک اصل قرار داده بودم. ایشان به من می فرمودند: «حتی شما شاید یک جایی از جهت استدلالی به این جمع بندی رسیدید که در این جا به نظر من، امام رحمته الله علیه دارد اشتباه می کند. اما همیشه این احتمال را بدهید که شاید امام رحمته الله علیه از جای دیگری سری اطلاعاتی دارد که شما آن اطلاعات را ندارید. که اگر آن اطلاعات را داشتید، شما هم به همان جمع بندی امام رحمته الله علیه می رسیدید». روی این اصل، بنده از این آموزه ای که از ایشان به یادگار دارم در بسیاری از جاها استفاده می کنم، و در قبال دوستانی که نسبت به موضع گیری های مقام معظم رهبری بعضاً سؤالاتی را مطرح می کنند، از این سبک استفاده می کنم، و به آن ها می گویم که شما موقعی می توانید نسبت به تصمیم گیری های رهبری قضاوت ارزشی بکنید که همه ی آن اطلاعاتی را که در اختیار ایشان هست، در اختیار شما هم باشد. اما وقتی ما می دانیم که همه ی اطلاعات و مسائل و مصالح کلان نظام در اختیار ما نیست؛ لذا نمی توانیم اعمال نظری بکنیم. شهید آیت الله مدنی نسبت به ما خیلی حساس بودند و بسیار توجه داشتند که ما نسبت به حضرت امام رحمته الله علیه و رهبری، بینش های خوب و صحیح داشته باشیم.

﴿ مرکز رشد: ﴾

حاج آقا! اگر ممکن است قدری هم در مورد اعمال عبادی و توسلات ایشان برای ما بفرمایید.

حاج آقای موسویان:

من تازه به دفتر حاج آقا آمده بودم و مطابق برنامه کشیک می دادم. در همان روزهای اول، کشیک من تقریباً نزدیک به اذان صبح افتاده بود. همینطوری به رسم اینکه همه را برای نماز صبح بیدار کنیم، رفتیم که حاج آقا را هم بیدار کنیم. دیدم که دوستانی که آنجا بودند نگاه عجیبی به من می کنند، که تو آمده ای حاج آقا را برای نماز صبح بیدار کنی؟! گفتم: «چه اشکالی دارد؟». آن ها هم گفتند: «کم کم یاد می گیری!». در تمام مدتی که نزد حاج آقا بودم، ایشان را می دیدم که همیشه یک ساعت به اذان صبح بیدار می شوند و واقعا عبادت عجیبی داشتند. بعد از نماز صبح هم جهت اقامه نماز جماعت به مسجد می رفتیم. ایشان وقتی از مسجد برمی گشتند، توسل های

انفرادی خاصی به اهل بیت علیهم السلام داشتند. و این جزو برنامه‌ی ثابت‌شان بود. نسبت به خداوند هم در اوج معرفت و عرفان بودند. به نحوی که وقتی اسم خدا را می‌آوردند، یک دگرگونی محسوسی در ایشان ایجاد می‌شد. شما در صورت و چشم‌هایش یاد آخرت را می‌دیدید. خداوند یک نعمت خاصی هم به ایشان داده بود که هر وقت اراده می‌کردند که مثلاً سه دقیقه بخوابند و بعد از آن بیدار شوند، دقیقاً سر سه دقیقه بیدار می‌شدند. کلی انرژی گرفته بودند و خستگی‌شان هم رفع شده بود. کانه یک ساعت درونی در وجودشان قرار داشت.

تواضع یکی از ویژگی‌های بارز شخصیتی حاج آقا بود. در آن دوران ما به عنوان پاسدار حاج آقا، جوانان ۲۲-۲۳ ساله‌ای بودیم که گاهی با هم سرگرم شوخی و خنده می‌شدیم. گاهی می‌دیدیم در زمانی که ما مشغول بگو و بخند بودیم، یک دفعه درب خانه باز می‌شد و حاج آقا را در حال خروج از خانه می‌دیدیم. پشت سرشان می‌دویدیم و «حاج آقا بایستید! حاج آقا بایستید!» را می‌گفتم. وقتی به ایشان می‌رسیدیم، به ما می‌گفتند که «من دیدم که شما گرم صحبت هستید، گفتم مزاحم شما نشوم». ایشان تا این میزان متواضع و فروتن بودند.

مركز رشد:

حاج آقا! حضرت آیت‌الله مدنی رحمته الله علیه با خانواده‌ی‌شان چه نوع ارتباطی داشتند؟ منظوم رسیدگی به خانه است. آیا شما می‌توانستید آن را رصد کنید؟

حاج آقای موسویان:

واقع مطلب اینکه در آن مقطعی که من در آنجا بودم، خانواده‌شان در قم ساکن بودند و همراه ایشان نبودند. ایشان در خانه تنها بودند. البته گاهی خانواده‌ی‌شان به تبریز می‌آمدند و گاهی حاج آقا به قم می‌رفتند. البته حاج آقا یک پسری داشتند که هم سن و سال ما بود، و وقتی می‌آمد ما با هم بودیم. آقا هم هراز چند گاهی با ایشان شوخی‌هایی می‌کرد. آنچه الان در خاطر دارم این است. اما دیگر در ارتباط با کل خانواده‌ی‌شان خیلی در جریان قرار نگرفتم.

﴿ مرکز رشد: ﴾

آیا از زمان شهادت حاج آقا خاطره‌ای دارید برای ما بفرمایید؟

حاج آقای موسویان:

حدود ده روز مانده به شهادت حاج آقا، بنده خدمت‌شان رسیدم و با ایشان صحبت کردم و بعد از استخاره‌ای که گرفتم، عزمم را برای رفتن به حوزه علمیه جزم کردم و در دهم شهریور ماه سال ۶۰ در حوزه ثبت نام کردم. بیستم شهریور ماه هم حاج آقا آسمانی شدند.

﴿ مرکز رشد: ﴾

در حوزه علمیه قم ثبت نام کردید؟

حاج آقای موسویان:

بله! کارهای ثبت نام در حوزه را که انجام دادم به تبریز برگشتم تا هم از حاج آقا خداحافظی کنم و هم برخی از کارهای اداری مربوط به استعفایم را در سپاه تبریز به انجام برسانم. من استعفا داده بودم اما آن‌ها به این راحتی‌ها استعفایم را قبول نمی‌کردند، تا اینکه به آقای چیت‌چیان، فرمانده وقت سپاه تبریز، نظر حاج آقا در این باره را عرض کردم و عملاً حضرت آیت‌الله مدنی را طرف حساب آقای چیت‌چیان قرار دادم!. من در آن هفته‌ای که به شهادت حاج آقا منتهی شد، اگرچه در تبریز بودم، اما توفیق حضور خدمت ایشان را نداشتم، و در خود سپاه تبریز بودم. درس‌های حوزه هم هنوز آغاز نشده بود، پس به مأموریتی رفتم و وقتی برگشتم، خبر شهادت حاج آقا را شنیدم. رفتن ایشان برای ما خیلی سخت بود. آن قدر نسبت به ایشان حس عاطفی داشتیم که گویی بین ما رابطه پدر و فرزندی جریان داشت. ما را به اسم کوچک صدا می‌زدند و جوایای حالمان بودند.

در خاطرم هست که ما یک «علی وحدتی» داشتیم که از دوستان ما بود. یک شب با حاج آقا مشغول دیدن تلویزیون بودیم که یک دفعه اطلاعیه‌ای دادند که پسر بچه‌ای به نام علی وحدتی گم شده است، و از مردم می‌خواستند که در یافتن این بچه یاری برسانند. حاج آقا تا این اطلاعیه را شنیدند به ما گفتند: «زود به خانواده‌اش خبر

بدهید که اینجاست. گم نشده است». او هم می‌گفت که حاج آقا من را نمی‌گوید. دارد می‌گوید پسر بچه! حضرت آیت‌الله مدنی هم در جواب با مزاح می‌فرمودند که «شما هم پسر بچه هستید. دختر که نیستید!». تا این حد حاج آقا با ما صمیمی و مهربان بودند.

حتی یادم هست بعد از اینکه درس خارج ایشان را به خانه منتقل کردیم، یک روز که حواس مان به درس حاج آقا نبود و با آن شور و حال جوانی مشغول بگو بخند در اتاق پاسدارها بودیم، یک دفعه دیدیم که حاج آقا در اتاق را باز کردند و گفتند که «اگر صدای ما مزاحم شما می‌شود، ما از فردا کلاس را در آن یکی اتاق برگزار کنیم. شما یک وقت کم نیاورید از شوخی و خنده!». آخر چون اتفاقی که ایشان درس می‌دادند با اتفاقی که ما پاسدارها در آن بودیم، به اندازه یک دهلیز دومتري از هم فاصله داشت. به خاطر سرو صدای ایجاد شده از ایشان عذرخواهی کردیم؛ اما حاج آقا فرمودند که «نه! بالاخره شما جوان هستید و احتیاج دارید. ما می‌توانیم برویم آن طرف‌تر». تا این اندازه ایشان با ما گرم و صمیمی بودند. یا مثلاً حاج آقا خیلی توجه داشتند که یک وقت راننده‌ای که ما را جابجا می‌کرد، از هیچ ماشینی سبقت نگیرد؛ مخصوصاً سبقت‌های معنی‌دار که مثلاً نشان می‌دهد که ما کسی هستیم. نام این راننده «صمد آقا» بود. و هرگاه رفتار رانندگی غیر معمول انجام می‌داد، حاج آقا به او می‌گفتند: «صمد چکار دارید می‌کنید؟! یواش‌تر!». ایشان اصرار داشتند که پشت سر ماشین‌ها حرکت کنیم و با سبقت‌های معمولی هم مخالف بودند. سبقت‌های معنادار را که اصلاً اجازه نمی‌دادند.

مركز رشد:

حضرت آیت‌الله مدنی خیلی خوش مشرب بودند؟

حاج آقای موسویان:

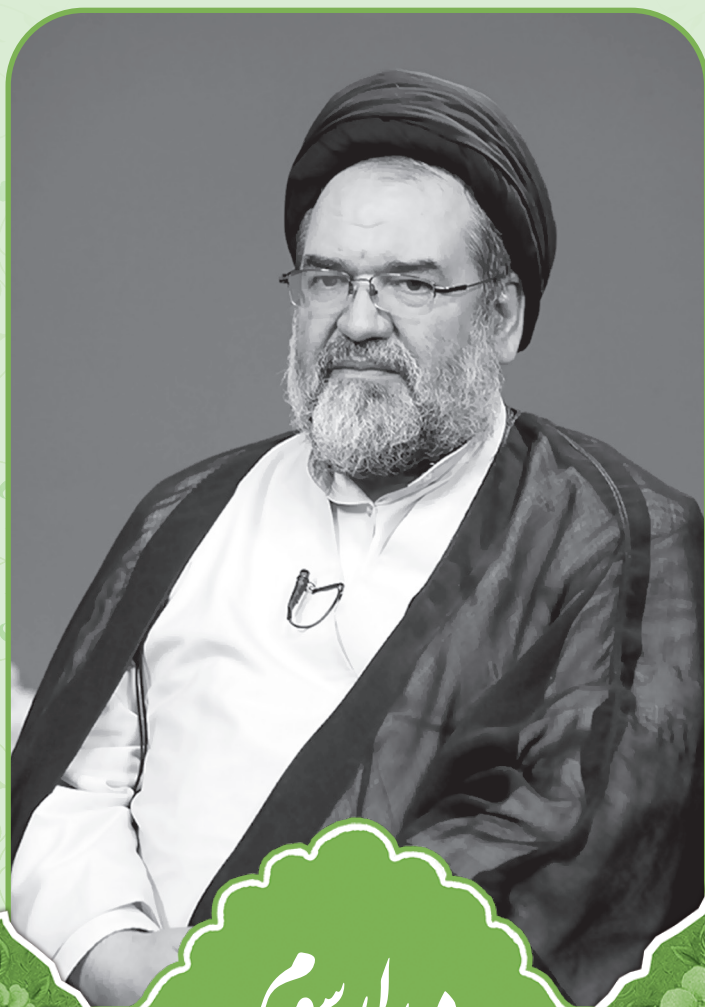
بله! در عین حالی که معرفت تمام بودند اما با ما که می‌نشستند جذابیت زیادی داشتند.

﴿ مرکز رشد: ﴾

حاج آقا می خواهم یک سؤال خصوصی از شما بپرسم. آیا بعد از شهادت، ایشان را در خواب دیده‌اید؟

حاج آقای موسویان:

من آن اوایل خواب حاج آقا را زیاد می دیدم. به هر حال یک رابطه انس و الفت بین ما برقرار بود. بعدها البته متأسفانه کمتر شد ولی هر از چند گاهی، بله! می بینم. عادت دارم به زیارت حرم حضرت معصومه علیها السلام که می روم، خود را موظف می دانم که بر سر مزار ایشان هم بروم.



دیدار سوم

جنگ برای همه جوانان دهه شصتی، نه یک واقعه عادی که یک امر فوق العاده بود که کسانی که توفیق درکش را پیدا کردند، فرصت بسیار مناسبی برای شناخت و تربیت ارزش‌های وجودی خود نصیب‌شان شد. بزرگی می‌فرمود که برخی ابتلائات در زندگی انسان به قدر چهل سال تهجد برای او دستاورد دارد، اگر بفهمد و قدر آن ابتلاء را بداند. دیدار سوم از آن‌جا شکل گرفت که او خود هم این فرصت را مغتنم دانسته و یکی از رزمندگان گمنام دوره جنگ بود و هم برادر عزیزش در جرگه مجاهدان راه حق، شربت گوارای شهادت را نوشیده بود. باز هم از خود کم گفت و نگفت اما بسان دو دیدار دیگر بخش دیگری از فرآیند تربیت و ساخته شدنش، کشف شد.

مرکز رشد:

در آغاز کلام، با اجازه‌ی تان بنده یک طرح بحث مختصر داشته باشم. واقعیت این است که ما اکنون در شرایطی هستیم که می‌توان آن را ادامه جنگ دانست؛ اگرچه خیلی‌ها تلاش کرده و می‌کنند این نکته را القا نمایند که جنگ تمام شده و دیگر دفاع مقدسی در کار نیست. دقیقاً نقطه مقابل آن پیامی که مرحوم امام علیه السلام در اواخر عمر مبارکشان صادر فرمودند مبنی بر اینکه این جنگ که جنگِ حق و باطل است، از آدم تا خاتم ادامه دارد. در این بازو انداختن‌ها و میچ انداختن‌ها، مجموعه‌ای از اتفاقات رخ داده که باید آن‌ها را از زبان عزیزانی شنید که در وسط میدان آن اتفاقات بوده‌اند. ازین روامشب ما در خدمت شما هستیم که در کوران اتفاقات اوایل انقلاب حضور در صحنه داشته‌اید. حاج آقای موسویان در آن ایام دانشجوی رشته برق بودند؛ موضوعی که شاید کمتر کسی از بچه‌های ما از آن اطلاع داشته باشند. در این اوان زمینه‌هایی ایجاد می‌شود که حاج آقا را از رشته برق دانشگاه به حوزه علمیه می‌آورد و رهسپار جبهه‌ها می‌کند. اگرچه حاج آقا چیزی در این مورد نمی‌گویند، اما اجازه بدهید که بگویم ایشان قریب به ۱۰ بار عازم جبهه‌ها شدند و در این نبرد حق علیه باطل، برادر کوچک‌تر ایشان، آقا سید محسن موسویان، که فرمانده گردان امام حسین علیه السلام لشکر ۳۱ عاشورا بودند، در سال ۱۳۶۶ به شهادت می‌رسند. ما خیلی مشتاقیم که خود حاج آقا ما را ببرند در این فضای جبهه و جنگ و ما را به فیض برسانند.

حاج آقای موسویان:

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ابوالقاسم محمد. من ابتدائاً ایام سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه السلام و خاندان عترت و طهارت و اصحاب شریف ایشان را تسلیت عرض می‌کنم. جا دارد همچنین هفته دفاع مقدس را گرامی بداریم و از شهدای بزرگوارمان ذکر یادی داشته باشیم. کلیپی که پخش شد بنده را به یاد شهید چمران انداخت. با یک خاطره از ایشان می‌خواهم بحثم را آغاز کنم و به سؤال شما پاسخ بدهم. ما اگرچه در محاصر اول سوسنگرد در

آنجا نبودیم، اما در محاصره دوم سوسنگرد به آنجا رفتیم و فداکاری‌های گروه‌های خاصی را در آنجا دیدیم. سال اول جنگ بود. آن موقع عملیات‌ها و حملات تقریباً به شکل رسمی نبود و لشکرها هنوز شکل نگرفته بودند. بسیج و سپاه در هر شهر و دیاری تازه تشکیل شده بود و گروه‌های رزمنده رهسپار جبهه‌ها می‌شدند. من در خاطر دارم که ما یک گروه یکصد نفره اعزامی از تبریز بودیم و در بخشی از سوسنگرد مستقر شده بودیم. شب‌ها می‌رفتیم تا نزدیک ۲۰۰ متری و کانال می‌کنیدیم که به دشمن نزدیک بشویم و از آنجا حمله را آغاز کنیم. در یکی از شب‌ها، حدود ۶۰ نفری می‌شدیم که با پنج اسلحه‌ای که به همراه داشتیم، رفته بودیم برای حفر کانال. غیر از این پنج اسلحه بقیه سلاح‌های ما بیل و کلنگ بود! دو ساعت مانده به اذان صبح، برای حفاری کانال رفتیم، که عراقی‌ها متوجه حرکات ما شدند و شروع به تیراندازی کردند. ما هم در همان کانال ۴۰ سانتی متری، که نیم مترش را با عمق یک مترکنده بودیم، زمین‌گیر شدیم، و می‌دانستیم که اگر هوا روشن بشود هیچ چاره‌ای برایمان باقی نمی‌ماند. یا به دلیل اینکه اسلحه‌ای همراه ما نبود، قتل عام می‌شدیم یا به دست دشمن، اسیر. دست خالی نمی‌توانستیم با آن‌ها بجنگیم، هر چه فکر می‌کردیم هم هیچ راهی به ذهنمان نمی‌رسید. دقیق شناسایی کرده بودند و به هیچ وجه امکان فرار نداشتیم. در این اثنا، دو نفر از دوستان به خاطرشان آمد که در فاصله دو کیلومتری ما مقر شهید چمران قرار دارد. این دو نفر با یک سرعت خاصی حرکت کردند به نحوی که ما یک ساعت و چهل دقیقه بعد اثر حرکت آن‌ها را دیدیم. آن‌ها خدمت شهید چمران رسیده و خبر محاصره شدنمان را به ایشان گزارش کرده بودند و گفته بودند که اگر آفتاب طلوع کند، کل این ۶۰ نفر یا اسیر می‌شوند یا قتل عام. ما همینطور چشم انتظار بودیم و به اطراف نگاه می‌کردیم تا اینکه یک دفعه دیدیم که در فاصله یک کیلومتری ما عملیاتی شروع شد. کار شهید چمران بود. ایشان دستور داده بود که از این منطقه عملیاتی آغاز شود و به این دو نفر گفته بود که بروید و به دوستانتان بگویید که به سرعت فرار کنند. در آداب و رسوم جنگ به چنین کاری اصطلاحاً می‌گویند عملیات ایذایی؛ عملیات ایذایی به این معناست که گاهی یک عملیات کوچکی را شروع می‌کنند تا دشمن مشغول شود و بعد عملیات اصلی از یک منطقه دیگری آغاز می‌گردد. شهید چمران دست به چنین کاری زده بود. وقتی که شهید چمران و دار و دسته او، از آن طرف هویزه دست به حمله زده بودند، ارتش

عراق گمان کرده بود که ما این طرف برای عملیات ایذایی و گمراه کردن آمده‌ایم. پس خیالش از طرف ما راحت شد و گمان کرد که عملیات اصلی آن طرف است. به ناگاه دیدیم که همه آتش‌ها به آن سمت رفت و ما با دیدن این وضعیت، فرار را بر قرار ترجیح دادیم و با سرعت به سمت خیمه‌ها دویدیم. آنجا آن تصمیم به موقع و لحظه‌ای مرحوم شهید چمران باعث شد که ما ۶۰ نفر نجات پیدا کنیم و امشب مزاحم شما بشویم! آن موقع این تعداد نیرو، خیلی زیاد بود. بعدها ۶۰ نفر در جنگ چیزی نبود. شما ببینید در آن موقع که ما در اوایل جنگ به سر می‌بردیم، ما خودمان کلاً ۱۰۰ نفر بودیم که از تبریز و شهرهای اطراف آن اعزام شده بودیم. در آن زمان سپاه تبریز مجموعاً ۲۰۰ نفر هم نیرو نداشت و ما ۱۰۰ نفر که اعزام شدیم سپاه تقریباً خالی شد. بعد هم ما در آنجا بودیم که خبر سنگین و جانکاه شهادت دکتر چمران به ما رسید.

﴿ مرکز رشد:﴾

حاج آقا! دوره جنگ از دوران عجیب حیات ما و انقلاب ماست. اتفاقات عجیبی در این دوران برای ما و کشور ما افتاده است. جوانان زیادی به قول مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی راه صدساله را به مدد ملکه شجاعت یک شبه طی کردند. شاید در هیچ مقطع تاریخی این تعداد جوان با این درایت و فهم از ولایت‌پذیری و آمادگی روحی و جسمی این چنین حماسه باشکوهی را رقم نزنده‌اند که اگر ما بخواهیم از آن برای تربیت و آگاهی و رشد نسل‌های دیگر استفاده کنیم تا صبح قیامت حرف و سخن و تجربه و ارشاد داریم. شما آن دوره را درک کردید و در آن نقش آفرینی داشتید. نگاه شما به آن مقطع چیست؟

حاج آقای موسویان:

من برای پاسخ به سؤال حضرت‌تعالی از اینجا شروع می‌کنم که خدای متعال در زندگی انسان‌ها چه به صورت شخصی و چه به صورت جامعه‌ای و اجتماعی، صحنه‌های خاصی را پیش می‌آورد. بزرگانی که معمولاً به جایی رسیده‌اند، آن لحظه‌ها را، آن روزهای خاص را، آن ساعات خاص را شناخته‌اند و حساب شده حرکت کرده و به جایی رسیده‌اند. این مسأله هم در زندگی شخصی افراد وجود دارد و هم در زندگی اجتماعی انسان‌ها. اگر کسی بتواند آن لحظه‌های خاصی را که خداوند یک عنایت خاصی به فرد دارد را بشناسد و در آن لحظه خود انسان به هوش باشد و بتواند حرکت مناسب و صحیحی را

انجام دهد، تا آخر عمرش تقریباً برده است. واقعا دوره جنگ تحمیلی برای ایران یک دوره خاصی بود. شما ابتدای جنگ را در نظر بگیرید. می بینید که شرایط خاصی بر ایران حاکم بود، و واقعا صدام متناسب با این شرایط به صورت حساب شده به ایران حمله کرد و برد او بر اساس محاسبات امروزی و محاسبات مادی تقریباً صد در صد بود؛ چون تازه انقلاب شده بود و هنوز نهادهای رسمی شکل نگرفته بودند؛ هنوز بسیج و سپاه به آن صورت شکل نگرفته بود. و گروه‌های مختلفی، هم به صورت سیاسی و هم به صورت قومیتی در کشور بحث‌هایی را مطرح کرده بودند. تقریباً از استان‌های مختلف، از کردستان و گنبد و گرگان بگیرید تا سیستان و بلوچستان و خوزستان، برخی صداهای تجربه طلبانه به گوش می رسید. گروه‌های سیاسی تندرویی نظیر منافقین و فدائی‌ها و دموکرات‌ها هم به صورت رسمی و علنی علم مخالفت برداشته بودند.

من یادم هست بعد از انقلاب تقریباً سه ترم به تحصیل پرداختم. در اولین ترمی که بعد از انقلاب به کلاس رفتم، در کلاس حدود ۳۰ نفر بودیم. که از این ۳۰ نفر، سه نفر بچه مسلمان بودیم و ۲۷ نفر دیگر به انواع حزب‌ها تعلق داشتند. ما در این جمع یکی را داشتیم که من همیشه به جرأت، جسارت و حمیت او غبطه می خوردم. او بلند می شد در آن جمع ۳۰ نفره که در آن انواع گرایش‌ها حضور داشتند، نهج البلاغه می خواند و کلام مولا را تفسیر می کرد. او به همه می گفت که شما با هر گرایشی که دارید بچه مسلمان هستید و این پیام امام علی علیه السلام را اگر بشنوید خوب است، و خود ولو به زور هم که شده فرمایش‌های امام علی علیه السلام را مطرح می کرد.

در شرایط آن روز کشور، حزب‌ها و جریان‌های مختلف نظیر منافقین، جلسات سخنرانی رسمی، و نه مخفیانه برگزار می کردند. هر یک از این گروه‌ها و احزاب برای خود ادعاهایی داشتند؛ قومیت‌ها برای تجربه طلبی تحریک شده بودند. و حتی در جریان‌ات خود انقلاب هم مناقشاتی بود. در تبریز ما بین انقلابی‌ها اختلاف بود. طرفداران حزب خلق مسلمان طرفدار آیت الله شریعتمداری بودند و حزب جمهوری اسلامی، به طرفداری از حضرت امام علیه السلام می پرداختند. در این میان، ارتش هم تضعیف شده بود و به خاطر آن مدتی که با شاه همراهی کرده و در مقابل امام بود، اگرچه با تدبیر زیبای امام، ارتش مردمی اعلام و جلوی انحلال او گرفته شد، اما هنوز آن ارتباط صمیمی بین ارتش و نهادهای رسمی شکل نگرفته بود. در این شرایط،

صدام و حزب بعث عراق به ایران حمله کردند. با توجه به شرایط، پیش‌بینی‌ها این بود که ارتش سقوط می‌کند. سپاه و بسیج هم که هنوز آن قوت و قدرت لازم را کسب نکرده بودند. منتها یک دفعه در مردم و جوانان، دمی مسیحایی به رهبری امام و بزرگان انقلاب دمیده شد، و مردم هم که واقعا، از جان و مال و خانه و کاشانه، و در واقع، از همه چیز خود در راه خدا و اسلام و قرآن و میهن گذشته بودند، فداکاری‌های جانانه‌ای از خود نشان دادند. این فداکاری‌ها روز به روز بیشتر و بیشتر شد و در پرتو آن یک موج و خیزش عجیبی ایجاد گردید، که حتی باعث شد برخی از افرادی که قبلا گرایش‌ها و جناح‌بندی‌های سیاسی خاص خودشان را داشتند، اندک اندک خط خود را جدا کنند و وارد خط انقلاب و امام و جبهه و جنگ شوند.

در نتیجه‌ی جنگ اگر چه انصافا جوانان پرومندی از کشور ما که واقعا عرضه و قابلیت اداره یک استان و یک وزارتخانه را به راحتی داشتند، در عملیات‌های مختلف به شهادت رسیدند، و آسیب‌هایی به سرمایه‌های انسانی و فیزیکی ما وارد آمد، اما آن روح الهی که در هشت سال دفاع مقدس در کشور حلول کرد، توانست کشور را واقعا بیمه کند. و در مقابل خیلی از حوادثی که بعدها ممکن بود رخ دهد، توانست یک حالتی را به وجود بیاورد که دشمن از اتخاذ رویکرد نظامی در برابر ملت ایران واقعا مأیوس شود. آن رشادت‌ها و آن شهادت‌ها کشور را بیمه کرد.

امروز رویکرد دشمن در قبال ملت ایران متمرکز در حوزه اقتصادی است. چند سال است که او حرکت خود را در این راستا آغاز کرده و امسال این حرکت بسیار مشهودتر و روشن‌تر شده است. دست گذاشتن حضرت آقا روی مباحث اقتصادی در چند سال اخیر، نشان از این مسأله دارد. متاسفانه در برابر این چالش در داخل نیز، تدابیر لازم اندیشیده نشده و می‌بینیم که گاهی حتی خود ما در این هجمه اقتصادی ابزار دست دشمن می‌شویم؛ که حالا یک وقتی اگر فرصت شد در این باره صحبت می‌کنیم.

مركز رشد:

درباره این بیانی که حضرتعالی داشتید، سؤالی از خدمتتان داشتم: چه می‌شود که از تبریزی که آن موقع جمعیتی نزدیک به ۲۳ هزار نفر داشته، فقط ۱۰۰ نفر آن هم با آن حالت غریبانه و با ۵ اسلحه به جبهه می‌آیند؟ به نظر حضرتعالی آیا می‌توانیم در مقایسه آن زمان با شرایط امروز، بگوییم که الان خیلی شرایط بهتر از وضعیت آن دوران است؟

حاج آقای موسویان:

بله! در آن موقع مسائل مختلفی دست به دست هم داده بود. ما خودمان ۲ نفر هم کلاسی بودیم و رفتیم برای اعزام به منطقه اجازه بگیریم. بنده در آنجا گفتم که ما یکی، دو ماه می‌رویم و برمی‌گردیم؛ اما آن دوست ما که به شهادت هم رسید، از قوت پیش‌بینی بیشتری برخوردار بود، و درخواست یک سال مرخصی داشت. من خودم فکر می‌کردم که ما در مدت یک ماه کار جنگ را تمام می‌کنیم و برمی‌گردیم. مردم هم غالباً همین‌گونه بودند. دلیل آن هم این بود که خود جنگ برای مردم به آن شکل ترسیم نشده بود و هنوز عمق فاجعه مشخص نبود. مردم هم احساس می‌کردند که با همین مقدار نیرو می‌شود جلوی دشمن را گرفت. از این گذشته، شهرها و به صورت کلی کشور، نیز درگیر کشمکش‌های سیاسی گروه‌ها و احزاب بود. در خود شهر تبریز، در اوج این جریانات، مسائل مختلفی طرح می‌شد. بعد از این بازه بود که اندک اندک تشکل‌ها و سپاه و بسیج شکل گرفتند و به تدریج تحت تأثیر صحبت‌های بی‌نظیر حضرت امام رحمته، حس رشادت و ایثارگری، و حس جنگ در کشور به وجود آمد. به همین دلیل است که ما شاهد هستیم که از سال دوم جنگ، بحث حرکت‌های چند صد هزار نفری و میلیونی مطرح شد.

مرکز رشد:

حاج آقا آن طور که من می دانم، برادر کوچکترتان در قامت یکی از فرمانده گردان های لشکر عاشورا، در جنگ تحمیلی به شهادت رسیده اند. اگر ممکن است درباره برادر شهیدتان برای ما بفرمایید. آیا از روزهای قبل از شهادت ایشان خاطره ای در ذهن دارید؟

حاج آقای موسویان:

ما بارها به ایشان اصرار می کردیم که ازدواج کند، اما به ما می گفت که «من تا جنگ تمام نشود، ازدواج نمی کنم». تقریباً از اوایل جنگ تا اواخر جنگ که جزو فرمانده های لشکر عاشورا شده بود، برای ازدواجش، از ما اصرار بود و از ایشان انکار. تا اینکه یک ماه مانده به شهادتش، خودش آمد و به ما گفت که تصمیم به ازدواج گرفته است. ما هم گفتگوهای اولیه را سریع انجام دادیم و مراسم عقد ایشان به راه شد. ده روز بعد از عقد بود که ایشان پرکشید و به شهادت رسید. اگر مسأله عقد ایشان پیش نمی آمد، ماجرای شهادت سید محسن برای خانواده ما کاملاً طبیعی بود. چون چندین بار مجروح شده بود و یک آمادگی ای در خانواده بود. خودش هم خیلی با مادرم درباره شهادتش شوخی می کرد. مادرم به او می گفت که «سید محسن من نگران می شوم». او هم پاسخ می گفت که «نگرانی ندارد که مادر جان! ما دیریا زود به هم می رسمیم. اینها نگرانی ندارد که». پدرم هم گاهی به او می گفت که «بابا هر وقت که بعضی از این پاسدارها به سمت مغازه من می آیند، فکر می کنم که برای دادن خبر شهادت تو می آیند». سید محسن هم برای اینکه خیال پدرم را راحت کند، دو نفر از پاسدارها را نشان داده بود و گفته بود که این دو نفر مسئول دادن خبر شهادت اند نه بقیه پاسدارها. اگر این دو نفر به سویت آمدند بدان که اتفاقی افتاده است.

برادرم به شهادت رسیده بود و آن دو پاسدار به سوی مغازه پدرم راهی شده بودند. پدرم خبر نداشت اما بقیه همسایه ها مطلع بودند ولی کسی جرأت نمی کرد که این خبر را به پدرم بگوید. آن دو پاسدار مخصوص به مغازه پدرم آمده بودند، حاج آقا هم که هم آن دو نفر را دیده بود و هم همسایه ها را که یک جور خاصی اطرافش را گرفته اند، ماجرا را فهمیده بود. خانواده ما آماده ی این خبر بودند؛ اما اینکه تازه ده روز از عقدش گذشته بود و او شهید شد، خانواده ما را اذیت کرد. من پیش از شهادتش خواب شهید شدن و حتی کیفیت شهادت او هم را دیده بودم. وقتی که بحث

ازدواجش را مطرح کرد نتوانستم مخالفت کنم؛ چون این خواب را دیده بودم. ولی با خودم می‌گفتم که «ان شاء الله خواب است دیگر و درست نیست و تعبیر دیگری دارد» اما سرانجام به وقوع پیوست.

﴿ مرکز رشد: ﴾

حاج آقا! اگر ما بخواهیم فرهنگ و اِلمان‌های جنگ نظیر تقوا و نظم و مراد داشتن و ... را به فضای اقتصادی منتقل کنیم تا جهاد اقتصادی محقق شود، نقطه آغاز این کار برای ما در دانشگاه امام صادق علیه السلام، برای دانشجویان رشته مدیریت و اقتصاد و دوستانی که اکنون در این جلسه حضور دارند، به نظر شما چه می‌تواند باشد؟ چطور باید آن فرهنگ و روحیه را منتقل کنیم؟ مثلاً اگر بچه‌های ما بخواهند بین الطلوعین بیدار باشند، چه باید بکنند؟ اگر ممکن است برای ما نسخه‌ای بی‌پیچید و درمانی برای ما تجویز کنید. شما که صاحب تجربه هستید، لطفاً برای ما در این فضا صحبت بفرمایید.

حاج آقای موسویان:

این را که فرمودید، من به یاد خاطره‌ای مربوط به سال ۷۹ افتادم. حضرت آقا که به قم تشریف آورده بودند، همه صف می‌کشیدند که بروند و یک دیدار شخصی با ایشان داشته باشند. دستی با آقا بدهند و یک جمله‌ای بگویند. بنده از یکی از دوستان که به خاطر جراحات‌های ناشی از جنگ هم بعدها به رحمت خدا رفت، پرسیدم: «شما که این همه ساعت در صف ایستادید، به حضرت آقا چه گفتید؟» ایشان گفت: «به حضرت آقا عرض کردم لطفاً در نماز شب‌های خود دعا کنید که نماز صبح‌های ما قضا نشود!». حالا هم که شما این سؤال را مطرح کردید بنده به همان حال و هوای عجیب آن روزها برگشتم.

یک روز من صبح اول وقت به خاطریک کاری به دانشگاهی رفتم، دیدم سوت و کور است و پرنده‌ها هم در خواب هستند. ما روایت‌های متعدد داریم که باید سحر را غنیمت شمرد؛ حافظ هم وقتی هر چه به دست آورده را نتیجه دعای سحری می‌داند، دارد همین نکته را می‌گوید. سحرخیزی هم اثر فیزیکی دارد و هم اثر معنوی خیلی خاص. خودتان چند بار این تجربه را داشته باشید، اثراتش را حس می‌کنید. دلیل این مسأله هم این است که خداوند برای ساعات و روزهای خاصی، حکمت‌هایی

قرار داده است. حتی دارد وقتی فرزندان حضرت یعقوب آن گناه را مرتکب شدند و برای توبه کردن به پیش پدر آمدند، و از پدرشان خواستند که برایشان دعا و استغفار کند و از سویشان از پروردگار طلب بخشش نماید، حضرت یعقوب به آن‌ها گفت که شب جمعه برایتان دعا می‌کنم. این نشان می‌دهد که حتی دعای شخصی مثل پیامبر نیز در یک لحظه خاصی به اجابت نزدیک‌تر است. روایات متعددی در رابطه با سحرخیزی و مسائل صبحگاهی مطرح شده است. ببینید روایات را، و سعی کنید به آن عمل کنید. از آن طرف هم سعی کنید شب‌ها زودتر بخوابید. این‌ها واقعا خیلی آثار و برکات دارد. شدنی هم هست و اینطور نیست که فکر کنید نمی‌شود. خیلی راحت می‌شود عمل کرد به این توصیه و آن را عملیاتی نمود.

﴿ مرکز رشد:﴾

از اینکه باز توفیق شد و برای مرتبه سوم توفیق دیدار و هم صحبتی با حضرتعالی فراهم شد خدا را سپاسگزاریم. ان شاء الله باز هم توفیق داشته باشیم که از محضر شما بهره‌مند شویم. دیدار چهارم مان کی باشد حاج آقا؟

حاج آقای موسویان:

اگر باشیم و زنده باشیم، باز هم قرار می‌گذاریم...



استاد که باشه...

* استاد که باشی این‌گونه می‌شوی ... *

با رفتنت همه خالی می‌شوند
احساس غربت می‌کنند
مزه تلخ تنهائی سراغشان می‌آید...
خاطره‌ها زنده می‌شوند
اما حسرت‌ها هم، پایه پای شان رخ‌نمائی می‌کنند

* استاد که باشی این‌گونه می‌شوی ... *

همه، قصه شیرین با تو بودن را می‌گویند
و از تلخی بی‌تو بودن مویه می‌کنند،
نال می‌دهند،
فریاد می‌زنند...
نمی‌خواهند باور کنند
و خود را پشتِ خاطراتِ رنگی بودن مشغول می‌کنند
اما تو نیستی...
و همه خوبی‌ها که با تو جان می‌گرفتند
حالا، با تو رفتند...

* استاد که باشی این‌گونه می‌شوی... *

اسمت، رسمت، عکست، خطت،
کتابت همه یادآور توست
اما باز به دنبال اسمت، رسمت، عکست، خطت
و کتابت می‌گردند
بیشتر و بیشتر...
انگار زود بود اینها «خاطره» شوند
و قصه با تو بودن،
یک روایت، یک هجرت، یک فراق و یک داغ...

* استاد که باشی این‌گونه می‌شوی... *

برای دردها، درمانی
برای دلها، مرهمی
برای جانها، جان‌بخشی
برای دستها، دستگیری
برای پاها، هم‌راهی
برای نفس‌ها، هم‌دمی
و وقتی که می‌روی،
من می‌مانم و تنهایی‌ها
من می‌مانم و دردها
من می‌مانم و امید و رجا
می‌دانم که رهایم نمی‌کنی...

* استاد که باشی، این‌گونه می‌شوی ... *

عزیز، انیس، قرین ..

نور، سرور ...

رفیق، شفیق ...

و حالا که رفته‌ای

انگار ما گنجی گم کرده ایم

که نشانی آن،

مستقیم بیت النور خدا است ...

ان شاء الله دوباره زائرت باشیم ...



اسم‌های تازه همیشه پراز خاطرات اند. پراز قصه، پراز روح و پراز آینده. با آنها می‌فهمی «خانه دوست کجاست». دوست داری با اسم‌های تازه، زیاد و زیاد روزگار سر کنی. انگار گنج حقیقی زندگی ایشانند. سید عباس موسویان یکی از آن اسم‌های همیشه تازه است ...